مجلهٔ
ایران شناسی
ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی
سال سیزدهم، شمارهٔ ۱ بهار ۱۳۸۰ (۲۰۰۱ م)

جلال متینی

نامه های پروین اعتصامی
و چند نکته دربارهٔ دیوان شعر و زندگانی وی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

پروین اعتصامی (۱۲۸۵-۱۳۲۰ خورشیدی) شاعر بلندآوازهٔ دوران معاصر ما مشهورتر از آن است که نیازی به معرفی داشته باشد. چه شعر او پس از مرگش، به کتابهای درسی قراءت فارسی در ایران راه یافت و در نتیجه، لااقل تا انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، دانش آموزان دبستانها و دبیرستانها شعرهای او را در کلاس می خواندند و برخی از اشعارش را نیز از بر می کردند. بدیهی ست چنین توفیقی به ندرت نصیب شاعران معاصر ما گردیده است.

آیا شگفت آور نیست که در قرن حاضر، پس از دوازده قرن که شعر فارسی، در انحصار مردان بوده است، ناگهان دو تن از بانوان، با فاصلهٔ سه دهه در شعر فارسی درخشیدن

بگیرند؛ یکی با پیروی کامل از شعر کهن فارسی، از نظر قالب و لفظ و محتوی و با تکیه بر سنّتها و مضمونهای اخلاقی و اجتماعی مورد قبول قدما، و دیگری، در شعر نو و با شکستن سنتهای شعر فارسی از نظر قالب و لفظ و محتوی و از همه مهمتر در بیان احساسات زنانه در شعر! نخستین پروین اعتصامی بود و دیگری فروغ فرخزاد (۱۳۱۴-۱۳٤٦ خورشیدی). و دریغا که این هر دو شاعر چیره دست در جوانی و به ترتیب در سنین ۳٤ و ۳۲ درگذشتند و به اصطلاح جوانمرگ شدند.

موضوع مورد بحث در این مقاله، پروین اعتصامی ست. نه شرح احوال وی و نه ارزیابی اشعارش که تاکنون بارها مقاله هایی دربارهٔ آنها نوشته شده است. علت نگارش مقالهٔ حاضر را باید در مقاله ای جُست که دوازده سال پیش در زیر عنوان «چند نکته دربارهٔ پروین اعتصامی» در «ویژه نامهٔ پروین اعتصامی» در ایران شناسی نوشتم.[۱] نگارندهٔ این سطور در آن مقالهٔ کوتاه پنج موضوع کلی را به اختصار دربارهٔ پروین و شعرش مورد بحث قرار داده است که یکی از آنها اعتقاد پروین به «آزادی نسوان» بود و قصیده ای که در این باب با عنوان «گنج عفت» سروده و اقدام رضاشاه را در کشف حجاب مورد تأیید قرار داده بود، و دیگر طرح این موضوع که چون از زندگانی پروین اعتصامی بسیار کم می دانیم، از «همهٔ کسانی که مستقیم یا غیر مستقیم با پروین در خانه و مدرسه و محل کار و در رفت و آمدها سر و کار داشته اند» تقاضا شده بود «اطلاعات خود را دربارهٔ وی، از زمان کودکی تا مرگ، ولو بسیار محدود باشد... برای چاپ به مجلهٔ ایران شناسی بفرستند تا آنها را برای اطلاع محققان چاپ کنیم».

نویسندهٔ این سطور از ۱۲ سال پیش تاکنون کوشیده است از کسانی که احتمالاً با یوسف اعتصامی (اعتصام الملک) پدر پروین، و یا خود پروین آشنا بوده اند اطلاعاتی کسب کند. بدین منظور در سالهای گذشته به افراد مختلف یا نامه نوشته و یا تلفنی در گوشه و کنار دنیا به مذاکره پرداخته و حاصل آنها را در پرونده ای نگهداری کرده است. قدیمترین پاسخهایی که در این باب به دستم رسید از عبدالله هادی ست در آبان ۱۳٦۸ از مریلند، امریکا، از ابراهیم مهدوی در نوامبر ۱۹۸۹ از یوتا، امریکا، و از حسین فرهودی در ۱٦ نوامبر ۱۹۸۹ از تورنتو، کانادا تا آخرین آنها از اردشیر محصص در اول ماه مه ۲۰۰۱ از نیویورک (ناگفته نماند که با وی در این موضوع از آوریل ۱۹۹۰ تا همین دو سه هفته پیش مکاتبه داشته ام).

اینک حاصل اطلاعاتی را که در این مدت دراز به دست آورده ام ضمن بررسی دیوان خانم پروین اعتصامی، در چند قسمت به اطلاع خوانندگان می رساند: نخست از قصیدهٔ

«گنج عفت» او سخن خواهم گفت و از سه بیتی که برادر پروین از سال ۱۳۲۳ به بعد از این قصیده حذف کرده و نیز از دیگر تغییراتی که وی در دیوان پروین داده است، آن گاه این موضوع بسیار مهم را مطرح ساخته ام که چگونه در ۶۰ سال اخیر افرادی در نوشته های خود از پروین اعتصامی شخصیتی سیاسی و ضد رضاشاه ارائه داده اند، به علاوه مرگ او را نیز از نظر دور نداشته ام، و در پایان، چهل و یک نامه ای را که پروین به یکی از نزدیکترین دوستانش نوشته - و فتوکپی آنها در اختیار این بنده است - مورد بررسی قرار داده و متن همهٔ آنها را بی کم و کاست در بخش «برگزیده ها»ی این شماره به چاپ رسانیده ام.

پروین اعتصامی و حقوق نسوان

در قسمت سوم مقالهٔ «چند کلمه دربارهٔ پروین اعتصامی» به این موضوع پرداخته بودم که با آن که عموماً نوشته اند پروین دختری کمرو و خجالتی بوده است، وی به «آزادی نسوان» از دل و جان اعتقاد داشته، و سالها پیش از آن که به فرمان رضاشاه در ۱۷ دی ۱۳۱۴ کشف حجاب در ایران عملی گردد، او در سوم جوزا (خردادماه) ۱۳۰۳ خورشیدی در خطابه ای با عنوان «زن و تاریخ» در روز جشن فارغ التحصیلی خود در «مدرسهٔ اُناثیهٔ امریکایی تهران» (Iran Bethel)، از ستمی که در طی قرون و اعصار در شرق و غرب به زنان روا داشته اند سخن گفت و در ضمن آن تصریح نمود که سرانجام

> زن پس از قرنها درماندگی، حق فکری و ادبی خود را به دست آورد و به مرکز حقیقی خود نزدیک شد... در این عصر، مفهوم عالی «زن» و «مادر» معلوم شد و معنی روحبخش این دو کلمه که مؤسس بقا و ارتقاء انسان است پدیدار گشت. این که بیان کردیم راجع به اروپا بود: آن جا که مدنیّت و صنعت، رایت فیروزی افراشته و اصلاح حقیقی بر اساس فهم و ادارک تکیه کرده... آن جا که دختران و پسران، بی تفاوت جنسیت از تربیتهای بدنی و عقلی و ادبی بهره مند می شوند... آری آنچه گفتیم در این مملکتهای خوشبخت وقوع یافت. عالم نسوان نیز در اثر همت و اقدام، به مدارج ترقی صعود نمود. اما در مشرق که مطلع شرایع و مصدر مدنیت عالم بود... کار بر این نهج نمی گذشت. اخیراً کاروان نیکبختی از این منزل کوچ کرد و معمار تمدن از عمارت این مرز و بوم روی برتافت... در طی این ایام، روزگار زنان مشرق زمین همه جا تاریک و اندوه خیز، همه جا آکنده به رنج و مشقت، همه جا پر از اسارت و مذلت بود... مدتهاست که آسیایی از خواب گران* یأس و حرمان برخاسته می خواهد آب رفته را به جوی باز آرد. اگرچه برای معالجهٔ این

* آیا «خواب گران» در این عبارت اشاره ای ست به این مصراع معروف اقبال لاهوری «از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز...»؟

مرض اجتماعی بسیار سخنها گفته و کتابها نوشته اند، اما داروی بیماری مزمن شرق منحصر به تربیت و تعلیم است. تربیت و تعلیم حقیقی که شامل زن و مرد باشد و تمام طبقات را از خوان گستردهٔ معرفت مستفید نماید. ایران وطن عزیز ما که مفاخر و مآثر عظیمهٔ آن زینت افزای تاریخ جهان است، ایران که تمدن قدیمش اروپای امروز را رهین منّت و مدیون نعمت خویش دارد، ایران با عظمت و قوّتی که قرنها بر اقطار و ابحار عالم حکمروا بود، از مصائب و شدائد شرق سهم وافر برده، اکنون دنبال گمگشتهٔ خود می دود و به دیدار شاهد نیکبختی می شتابد... امیدواریم به همت دانشمندان و متفکرین، روح فضیلت در ملت ایجاد شود و با تربیت نسوان اصلاحات مهمهٔ اجتماعی در ایران فراهم گردد. در این صورت، بنای تربیت حقیقی استوار خواهد شد و فرشتهٔ اقبال در فضای مملکت سیروس و داریوش بال گشایی خواهد کرد.[۲]

پروین اعتصامی در همین جلسه، شعر «نهال آرزو» را که برای جشن فارغ التحصیلی کلاس خود سروده بود قراءت کرد، شعری که همان دختر خجول و کمرو در آن فریاد برآورده است «از چه نسوان از حقوق خویشتن بی بهره اند». «نهال آرزو» را با هم می خوانیم.

نهال آرزو

ای نهال آرزو، خوش زی که بـار آورده ای — غنچه بی باد صبا، گل بی بهار آورده ای
باغبانان تو را، امسال سال خرّمی ست — زین همایون میوه، کز هر شاخسار آورده ای
شاخ و برگت نیکنامی، بیخ و بارت سعی و علم — این هنرها، جمله از آموزگار آورده ای
خرّم آن کاو وقت حاصل ارمغانی از تو برد — برگ دولت، زاد هستی، توشِ کار آورده ای
غنچه ای زین شاخه، ما را زیب دست و دامن است — همتی، ای خواهران، تا فرصت کوشیدن است
پستی نسوان ایران، جمله از بی دانشی ست — مرد یا زن، برتری و رتبت از دانستن است*
زین چراغ معرفت کامروز اندر دست ماست — شاهراه سعی و اقلیم سعادت، روشن است
به که هر دختر بداند قدر علم آموختن — تا نگوید کس، پسر هشیار و دختر کودن است
زن ز تحصیل هنر شد شهره در هر کشوری — برنکرد از ما کسی زین خواب بیدردی سری
از چه نسوان از حقوق خویشتن بی بهره اند — نام این قوم از چه، دور افتاده از هر دفتری
دامنِ مادر، نخست آموزگار کودک است — طفل دانشور، کجا پرورده نادان مادری
با چنین درماندگی، از ماه و پروین بگذریم — گر که ما را باشد از فضل و ادب بال و پری[۳]

ناگفته نماند که سرودن شعر «نهال آرزو»، در آن سالها، آن چنان با جوّ حاکم بر جامعهٔ ایران ناسازگار بوده است که اعتصام الملک پدر پروین، در سال ۱۳۱۴ و پیش از

* تأکیدها در این مقاله، همه از نویسندهٔ این سطور است.

کشف حجاب، از چاپ این شعر در طبع اول دیوان پروین خودداری کرده است تا غوغای آخوندها و عوام را علیه خود و دخترش برنینگیزد.

بدیهی ست چنین دختری، درس خوانده در مدرسهٔ امریکایی تهران و آشنا با فرهنگ و اوضاع اجتماعی اروپا و امریکا، وقتی در ۱۷ دی ۱۳۱٤ خبر کشف حجاب و آزادی زنان را می شنود، آن را از سر اعتقاد تأیید می کند و بدین مناسبت قصیده ای در ۲۶ بیت با عنوان «گنج عفت» می سراید و اقدام رضاشاه را در سه بیت پایان آن - به صورت بسیار معقولی - مورد ستایش قرار می دهد: «خسروا، دست توانای تو آسان کرد کار/ ورنه در این کار سخت، امید آسانی نبود. شه نمی شد گر در این گمگشته کشتی ناخدای/ ساحلی پیدا از این دریای طوفانی نبود...».

این قصیده را از آغاز تا پایان به دقت بخوانیم تا سپس به عرضتان برسانم که به چه سبب نویسندهٔ این سطور از ۱۲ سال پیش تا به امروز از کار پروین و دیوانش غافل نبوده است:

گنج عفّت

زن در ایران، پیش از این گویی که ایرانی نبود   پیشه اش، جز تیره روزی و پریشانی نبود
زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می گذشت   زن چه بود آن روزها، گر زان که زندانی نبود
کس چو زن، اندر سیاهی قرنها منزل نکرد   کس چو زن، در معبد سالوس، قربانی نبود
در عدالتخانهٔ انصاف، زن شاهد نداشت   در دبستان فضیلت، زن دبستانی نبود
دادخواهیهای زن می ماند عمری بی جواب   آشکارا بود این بیداد، پنهانی نبود
بس کسان را جامه و چوب شبانی بود، لیک   در نهادِ جمله گرگی بود، چوپانی نبود
از برای زن به میدان فراخ زندگی   سرنوشت و قسمتی، جز تنگ میدانی نبود
نور دانش را ز چشم زن نهان می داشتند   این ندانستن، زپستی و گرانجانی نبود
زن کجا بافنده می شد، بی نخ و دوک هنر   خرمن و حاصل نبود، آن جا که دهقانی نبود
میوه های دکّهٔ دانش فراوان بود، لیک   بهر زن هرگز نصیبی زین فراوانی نبود
در قفس می آرمید و در قفس می داد جان   در گلستان، نام از این مرغ گلستانی نبود
بهر زن، تقلید تیه فتنه و چاه بلاست   زیرک آن زن کاو رهش این راه ظلمانی نبود
آب و رنگ از علم می بایست شرط برتری   با زمرد یاره و لعل بدخشانی نبود
جلوهٔ صد پرنیان، چون یک قبای ساده نیست   عزت از شایستگی بود، از هوسرانی نبود
ارزش پوشنده، کفش و جامه را ارزنده کرد   قدر و پستی، با گرانی و به ارزانی نبود
سادگی و پاکی و پرهیز، یک یک گوهرند   گوهر تابنده، تنها گوهر کانی نبود

از زر و زیور چه سود آن جا که نادان است زن / زیور و زر، پرده پوش عیب نادانی نبود
عیبها را جامهٔ پرهیز پوشانده ست و بس / جامهٔ عُجب و هوا بهتر ز عریانی نبود
زن، سبکساری نبیند تا گرانسنگ است و پاک / پاک را آسیبی از آلوده دامانی نبود
زن چو گنجور است و عفت، گنج و حرص و آز، دزد / وای اگر آگه ز آیین نگهبانی نبود
اهرمن بر سفرهٔ تقوی نمی شد میهمان / زان که می دانست کآن جا جای مهمانی نبود
پا به راه راست باید داشت، کاندر راه کج / توشه ای و رهنوردی، جز پشیمانی نبود
چشم و دل را پرده می بایست، اما از عفاف / چادر پوسیده، بنیاد مسلمانی نبود
خسروا، دست توانای تو آسان کرد کار / ورنه در این کار سخت امیّد آسانی نبود
شه نمی شد گر در این گمگشته کشتی ناخدای / ساحلی پیدا از این دریای طوفانی نبود
باید این انوار را پروین به چشم عقل دید / مهر رخشان را نشاید گفت نورانی نبود[4]

دستبرد برادر به دیوان خواهر

در بخش سوم مقالهٔ «چند کلمه دربارهٔ پروین اعتصامی» تنها همین سه سطر آخر این قصیده را نقل کرده بودم با ذکر این عبارت که پروین در این بیتها «اقدام رضاشاه را در آزادی زنان ایران مورد ستایش قرار داده است». مدت زیادی از انتشار آن شمارهٔ ایران شناسی نگذشته بود که یکی از آشنایان به بنده تلفن کرد و پس از سلام و احوالپرسی گفت: فلانی، تو که شاعری و شعر می گویی و شعر خوب هم می گویی، چرا تا به حال دستِ خودت را رو نکرده و از اشعارت چیزی را به چاپ نسپرده بودی، تازه حالا هم شعرت را به نام دیگری چاپ می کنی. سخنان وی را شوخی محض تلقی کردم و گفتم با آن که از قواعد و ضوابط شعر کهن بیخبر نیستم، تاکنون حتی یک مصراع هم نسروده ام، چه رسد به شعر نو که ازقواعد آن به کلّی بیخبرم. بعد گفتم: ممکن است بفرمایید مقصودتان از شاعری بنده چیست؟ پاسخ داد همین سه بیتی که خودت ساخته ای و در سرمقالهٔ ایران شناسی به پروین بیچاره منسوب کرده ای. جواب دادم این ابیات از پروین است، نه من. او پاسخ داد: خیر، این بیتها در دیوان پروین نیست ــ توضیح این موضوع را لازم می دانم که به هنگام نگارش آن مقاله، برحسب «تصادف» طبع دوم دیوان خانم پروین اعتصامی (تهران، مهر ۱۳۲۰) در اختیارم بود، و این سه بیت را از آن چاپ نقل کرده بودم ــ پس دیوان پروین را پای تلفن آوردم و به دوستی که می پنداشت بنده شاعری خود را از خلق خدا پنهان ساخته ام، گفتم هم اکنون دیوان پروین در برابرم است. آن گاه آن سه بیت و نیز دو سه بیت پیش از آن را برایش خواندم. منتظر عکس العمل وی شدم. لحظاتی گذشت تا پاسخ داد که من هم دیوان خانم پروین اعتصامی را در برابر خود دارم که این قصیده در

آن چاپ شده است، ولی این سه بیت در آن نیست. آن گاه هر دو متوجه شدیم که مسأله بایست مربوط به اختلاف چاپهای دیوان باشد. گفتم من از چاپ دوم دیوان پروین که در مهر ۱۳۲۰ - یعنی فقط یک ماه پس از حملهٔ متفقین به ایران - منتشر گردیده است استفاده کرده ام، دیوانی که شما دارید کدامین چاپ است؟ پاسخ داد طبع سوم (چاپ تیر ۱۳۲۳). در آن موقع برای آن آشنای خوانندهٔ ایران شناسی روشن گردید که ابیات مورد بحث ازبنده نیست. خداحافظی کردیم و گفتگوی تلفنی ما قطع شد.

روز بعد به کتابخانهٔ کنگرهٔ امریکا در شهر واشنگتن رفتم و به لطف ابراهیم پورهادی - که سالهاست بخش کتابهای فارسی ایران و افغانستان و تاجیکستان در زیر نظر او قرار دارد - چند چاپ دیوان خانم پروین اعتصامی را که داشتند برایم آوردند و به مقایسهٔ آنها با یکدیگر پرداختم. معلوم شد که این قصیده با سه بیت مورد بحث فقط در چاپ دوم آمده است، و نه در چاپهای بعدی دیوان.

طبع دوم دیوان زیر نظر ابوالفتح اعتصامی برادر پروین با توضیح ذیل منتشر گردیده است:

مدتی بود از خانم پروین اعتصامی تقاضا می نمودم موافقت کنند به طبع مجدد دیوان که نسخ چاپ اول آن از دیرزمانی نایاب شده بود اقدام کنم. بر اثر این اصرار در نوروز امسال اجازهٔ تجدید طبع را دادند.

گمان می بردم چاپ دوم نیز مانند طبع اول تحت نظر خود ایشان انجام خواهد یافت. افسوس که اجل مهلت نداد و خانم پروین اعتصامی که روز سوم فروردین در بستر بیماری خفته بودند در نیمهٔ فروردین ۱۳۲۰ نیمه شب در عنفوان جوانی به سرای جاویدان شتافتند. کاری را که آرزو داشتم در حیات خواهر انجام دهم ناچار با تأسف و اندوه بسیار پس از درگذشت ایشان صورت دادم و اینک چاپ دوم دیوان از لحاظ ارباب فضل و دانش می گذرد.

طبع جدید قسمت عمدهٔ قصائد و مثنویات و تمثیلات و مقطعات و مفردات خانم پروین اعتصامی را شامل است. قصائد و قطعاتی که در طبع اول [سال ۱۳۱٤] نبوده و تعداد آنها متجاوز از پنجاه است در طبع مجدد با علامت (*) نمایانده شده تا از آنچه سابقاً منتشر گردیده متمایز باشد... ابوالفتح اعتصامی تهران - مهر ۱۳۲۰.[۵]

از این مقدمه چنین بر می آید که پروین در نوروز ۱۳۲۰، و یا پیش از آن، اجازهٔ تجدید طبع دیوان را - که لابد با نظر خود وی برای تجدید چاپ آماده گردیده بوده است - به برادر داده، و وی در فاصلهٔ درگذشت پروین - نیمهٔ فروردین ۱۳۲۰ - تا مهر ۱۳۲۰ چاپ آن را به پایان رسانیده است.

وقتی بر بنده مسلّم گردید که ابوالفتح اعتصامی در فاصلهٔ ۳ سال- بین چاپ دوم و سوم دیوان - در یک قصیده، سه بیت مهم آن را حذف کرده و در میراث ادبی خواهر خود خیانت روا داشته است، به بقیهٔ قسمتهای طبع سوم دیوان پروین نیز مشکوک شدم و با خود گفتم: نکند، برادر که یک تنه میراث خوار ادبی خواهر بوده است در موارد دیگر نیز دسته گلهایی از این گونه به آب داده باشد! پس، در طی ۱۲ سال اخیر در چند نوبت، برخی از قسمتهای این دو چاپ را، نه به قصد استقصاء، با یکدیگر مقایسه کردم و دریافتم که ابوالفتح اعتصامی در چاپ سوم دیوان نسبت به چاپ دوم، حداقل تغییراتی به شرح زیر داده است:

۱- از قصیدهٔ «گنج عفت» سه بیت مورد بحث را حذف کرده، و نه در مقدمهٔ کتاب و نه در زیرنویس صفحه ای که این قصیده در آن چاپ شده است - برخلاف سنّت جاری - به حذف این بیتها در چاپ سوم اشاره ای نکرده است، تا چه رسد به این که دلیل این کار نادرست خود را ذکر کرده باشد.[۶] مشکل آن است که چون در شصت سال اخیر، طبع دوم پروین اعتصامی بسیار نایاب است و همه، از چاپهای سوم به بعد دیوان (تا چاپ هفتم که از انتشار آن اطلاع دارم) که به توسط ابوالفتح اعتصامی به چاپ رسیده است، و یا از چاپهای دیگری که افراد مختلف از تمام دیوان یا برگزیدهٔ آن - بر اساس چاپهای وی- منتشر کرده اند، استفاده می کنند، کسی از وجود این سه بیت مطلقاً اطلاعی ندارد.

۲- بعد از این که این موضوع روشن گردید، متوجه شدم ابوالفتح اعتصامی عنوان این قصیده را هم در چاپهای سوم به بعد، از «گنج عفت» به «زن در ایران» تغییر داده است. در حالی که پروین به یقین عنوان «گنج عفت» را با توجه به یکی از ابیات این قصیده که در آن «عفت» و «گنج» را به کار برده است: «زن چو گنجور است و **عفت**، **گنج** و حرص و آز، دزد ...» برای قصیدهٔ خود برگزیده بوده است، ولی برادر که پس از مرگ خواهر، این عنوان را هم به دلیلی نپسندیده، آن را به «زن در ایران» - لابد بر اساس کاربرد آن در اولین بیت قصیده: «**زن در ایران** پیش از این گویی که ایرانی نبود ...» - تغییر داده است.

۳- در چاپ دوم تعداد «قصاید» ۴۳ است و در چاپ سوم ۴۲. ابوالفتح اعتصامی شعر «فرشتهٔ انس» (شمارهٔ ۴۳ چاپ دوم) را در بخش «مثنویات و تمثیلات و قطعات» چاپ سوم با شمارهٔ ۱۴۵ چاپ کرده است، بی هیچ اشاره ای به جا به جا کردن این شعر. ناگفته نماند که «فرشتهٔ انس» به مطلع: «در آن سرای که زن نیست انس و شفقت نیست/ در آن وجود که دل مُرد، مُرده است روان»، با توجه به قافیهٔ دو مصراع بیت اول آن، قصیده نیست و قطعه است. پس اگر قرار دادن این شعر در بخش «مثنویات و...» چاپ سوم به این

دلیل بوده، که البته کار درستی هم بوده است، معلوم نیست، چرا ابوالفتح اعتصامی چهار «قطعهٔ» دیگر را که در بخش «قصاید» طبع دوم چاپ شده بوده است، به بخش «مثنویات و...» چاپ سوم منتقل نساخته است. این است مطلع آن چهار قطعه:

شمارهٔ ٤: یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خوانده ستی/ بگفت ای بیخبر مرگ از چه نامی زندگانی را....

شمارهٔ ۹: عاقل ار کار بزرگی طلبید/ تکیه بر بیهده گفتار نداشت...

شمارهٔ ۲۰: دانی که را سزد صفت پاکی / آن کاو وجود پاک نیالاید...

شمارهٔ ۳٦: تو بلند آوازه بودی ای روان/ با تن دون یارگشتی، دون شدی...

٤- در چاپ دوم دیوان، شعر معروفِ: «روزی گذشت پادشهی از گذرگهی/ فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست» با شمارهٔ ترتیب و عنوان «۲۰۵- کجروان» چاپ شده است، و در چاپ سوم با شماره و عنوان «۵۷-اشک یتیم». در حالی که به نظر می رسد پروین با توجه به لفظ «کجروان» در بیت آخر این قطعه، عنوان شعر خود را برگزیده بوده است:

پروین به **کجروان** سخن از راستی چه سود کو آن چنان کسی که نرنجد ز حرف راست

ناگفته نماند که پروین این شعر را در صفر سال ۱۳٤۰ هجری قمری در مجلهٔ بهار با عنوان «اشک یتیم» چاپ کرده بوده، ولی در طبع دوم دیوان، عنوان آن را به «کجروان» تغییر داده است.

۵- در چاپ دوم، شعر «چو رنگ از رخ روز پرواز کرد/ **شباهنگ** نالیدن آغاز کرد...»، با شمارهٔ ترتیب و عنوان «۱۲٦-شباهنگ» چاپ شده است. پروین علاوه بر بیت اول که در آن «شباهنگ» را به کار برده، در بیت هفتم نیز همین لفظ را تکرار کرده است: «بخفتند مرغان باغ و قفس/ **شباهنگ** افسانه می گفت و بس...». ابوالفتح اعتصامی نه تنها شمارهٔ ترتیب و عنوان شعر را از «۱۲٦-شباهنگ» چاپ دوم به «۱۲۹-شباویز» طبع سوم تغییر داده است، بلکه در بیت اول و هفتم آن نیز به جای «شباهنگ»، «شباویز» به کار برده و به هیچ یک از این تغییرات هم در چاپ سوم اشاره ای نکرده است.

٦- ترتیب پنج شعری که با عنوان «آرزوها» در طبع دوم چاپ شده است، در طبع سوم تغییر داده شده است.

۷- شمارهٔ ترتیب و عنوان این سه شعر نیز تغییر داده شده است: شعر «٦۳- باد و بروت» چاپ دوم به «٥٤- بادِ بروت»، شعر «۲۰۱- یک غزل» چاپ دوم به «٥٦- از یک غزل»، و شعر «۲۰۳- رنجبر» چاپ دوم به «٦۱- ای رنجبر»، که به این تغییرات نیز

در چاپ سوم اشاره ای نگردیده است.

۸- در چاپ دوم، سه بیت ذیل با شمارهٔ ترتیب و عنوان «۲۰۲- مقطعات و مفردات» بی هرگونه زیرنویسی چاپ شده است:

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی — جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی
ای لعل دل افروز تو با این همه پرتو — جز مشتری سفله به بازار چه دیدی
رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیبت — غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی

در حالی که همین سه بیت در چاپ سوم با شمارهٔ ترتیب و عنوان «۲۰۷- مقطعات و مفردات»، و با این زیر نویس چاپ شده است: «زبان حال: شاعر، شرح دورهٔ کوتاه (دو ماه و نیم) زناشویی خود را در این سه بیت گنجانیده است».

۹- در همین قسمتِ «مقطعات و مفردات» در چاپ سوم، شرحی که در ذیل دو بیتِ زیر:

از غبار فکر باطل پاک باید داشت دل — تا بداند دیو، کاین آیینه جای گرد نیست
مرد پندارند پروین را، چه برخی زاهل فضل — این معما گفته نیکوتر که پروین مرد نیست

آمده است: «... این رباعی را شاعر، برای شناساندن خود و رفع اشتباه از کسانی که او را مرد می پنداشتند، گفته...»، که با زیر نویس چاپ دوم این دو بیت متفاوت است. در ضمن توضیح این موضوع نیز لازم می نماید که این دو بیت «رباعی» نیست.

۱۰- از همین نمونه هایی که ذکر گردید، آشکار است که ابوالفتح اعتصامی به طور کلی، شمارهٔ ترتیب اشعار را در چاپ سوم - در قیاس با چاپ دوم - نیز تغییر داده است. البته در تمام این موارد، «امانت» اقتضا می کرده است که وی در چاپ سوم و چاپهای بعدی دیوان، مطلقاً در متن طبع دوم دیوان تغییری نمی داد، و اگر هم به دلیلی خود را مجاز می دانسته است که در شعر خواهر دست ببرد، بایست در هر مورد در ذیل صفحهٔ مربوط توضیح می داد که ضبط چاپ دوم چه بوده است. عدم توجه به این موضوع حاکی از آن است که وی با الفبای کاری که داوطلبانه به عهده گرفته بوده، آشنا نبوده است و به مانند کاتبان قرون پیشین به خود حق می داده است که در یک متن ادبی بر طبق دلخواه خود تغییراتی بدهد. به همین دلیل بود که روزی استاد مجتبی مینوی در «جشنوارهٔ طوس»، در تالار فردوسی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، فریاد برآورد که همهٔ کاتبان ما خائن بوده اند. و چون تنی چند به سخن وی محترمانه اعتراض کردند، پاسخ داد: اگر کاتبان ما امین بودند، از جمله، نسخه های خطی شاهنامهٔ فردوسی که امروز در اختیار داریم به تفاوت بین چهل تا شصت هزار بیت نداشتند، و چنین است وضع دیگر نسخه های خطی

ما.

عیب کار برادر گفته شد، هنرش را نیز باید گفت. اگر ابوالفتح اعتصامی نبود، به هیچ وجه معلوم نیست پس از مرگ پروین، چه بر سر دیوان وی می آمد. ظاهراً در خانوادهٔ میرزا یوسف خان آشتیانی اعتصام الملک کسی که اهل چنین کاری باشد وجود نداشته است. ابوالفتح اعتصامی با آن که فروشگاهی برای فروش لولا و قفل در خیابان سپه - بین میدان سپه و میدان حسن آباد - داشت، به استناد سخن سَروَر مهکامهٔ محصص دوست نزدیک پروین، اهل مطالعه و کتاب هم بوده است. مهکامه در مصاحبه ای گفته است: «پروین به ابوالفتح اعتصامی علاقه ای بسیار ابراز می کرد و همواره در موقع ذکر نام او با خوشحالی فراوان، اشتیاق وافرش را به مطالعهٔ مداوم تحسین و ستایش می کردند».[7] ابوالفتح اعتصامی بین سال ۱۳۲۰ (طبع دوم دیوان) تا سال ۱۳۵۵ هشتاد و چهار هزار نسخه دیوان پروین اعتصامی را شخصاً (با عنوان ناشر) چاپ کرده و در اختیار هموطنانش قرار داده است و به این رقم، نسخی را که وی از سال ۱۳۵۵ به بعد به طبع رسانیده است، یا دیگران بر اساس طبع وی چاپ کرده اند، باید افزود.[8]

چرا برادر سه بیت از قصیدهٔ «گنج عفت» را حذف کرده است؟

از موارد دهگانهٔ دخالتهای ابوالفتح اعتصامی که برشمردم، شماره های ۲ تا ۱۰ حداکثر مربوط به اِعمال سلیقهٔ ادبی اوست، ولی حذف سه بیت از قصیدهٔ «گنج عفت» از چاپ سوم دیوان از مقولهٔ دیگری ست، و به نظر نگارندهٔ این سطور، علت حذف آن را باید به طور کلی در وضع سیاسی ایران، و جوّ حاکم بر ایرانِ پس از شهریور ۱۳۲۰ جُست که افراد مختلف کوشیده اند از پروینِ هیجده نوزده ساله، مبارزی ضد رضاشاه و دربار او معرفی نمایند.

از یاد نبریم که پیش از حملهٔ ناگهانی متفقین به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰، مدتها رادیو بی. بی. سی. انگلستان برای زمینه سازی، نخست رضاشاه و کارهای او را در دوران سلطنتش از تمام جهات مورد حمله قرار می داد و ذهن ایرانیان را برای یک دگرگونی عظیم آماده می ساخت. چنان که این برنامه، پیش از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ نیز از سوی همان سازمان سخن پراکنی انگلستان تکرار شد. باری دو کشور انگلستان و شوروی در سوم شهریور ایران را از زمین و دریا و هوا مورد حمله قرار دادند. رضاشاه ناچار به استعفا شد و از سوی قوای اشغالگر انگلستان به اتفاق اکثر افراد خانواده اش به جنوب افریقا تبعید گردید - و البته کسی هم در آن زمان اعتراضی نکرد که رضاشاه، بد، و بسیار بد، ولی چرا شاه مملکتی را قوای بیگانه به سرزمینی بسیار دور از ایران تبعید کرده است - پس از

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تبعید رضاشاه و اشغال ایران، حمله به رضاشاه و اعمالش از سوی سه جبهه به شدت آغاز گردید، که اینک پس از گذشت ۶۰ سال هنوز هم کم و بیش همچنان ادامه دارد. نخست از سوی حزب تودهٔ ایران، دیگر از طرف به اصطلاح «روحانیان» که رضاشاه از آنان در دادگستری و آموزش و پرورش و اوقاف خلع ید کرده بود، و با اعلام کشف حجاب اجباری – علی رغم رای آنان – راه را برای پیشرفت زنان در ایران هموار ساخته بود، و سوم ازسوی رجل سیاسی معروف دکتر محمد مصدق که در مجلس چهاردهم، رضاشاه و تمام کارهایش از جمله کشف حجاب، ساختن راه آهن سراسری، نوسازی مملکت، و حتی افزایش مدارس را – به علت آن که به زعم وی از کیفیت تحصیلات در آنها کاسته شده بود – هدف حمله قرار می داد و او را مأمور انگلستان معرفی می کرد که استقلال مملکت را برخلاف سلطان احمد شاه قاجار بر باد داده است. در نتیجه در آن سالها کسی جرأت دفاع از کارهای مثبت رضاشاه را نداشت.

تنها دلیلی که به عقیدهٔ این بنده برای حذف سه بیت: «خسروا دست توانای تو آسان کرد کار...» از قصیدهٔ «گنج عفت» در سال ۱۳۲۳ به نظر می رسد، آن است که چون در آن شرایط، دفاع از رضاشاه و تأیید اقدامات او نوعی خودکشی سیاسی به حساب می آمده است، ابوالفتح اعتصامی – که از عقیدهٔ سیاسی اش مطلقاً بیخبرم – در درجهٔ اول شاید برای دفاع از خواهر درگذشته اش و در درجهٔ دوم برای دفاع از شخص خود که ناشر دیوان بوده، این سه بیت را در چاپ سوم خذف کرده است. گمان من آن است که این کار تحت تأثیر جوّ کاذب «روشنفکری» حاکم بر آن سالها در ایران انجام شده است. چه در آن سالها بسیار بودند کسانی که توده ای نبودند، ولی برای آن که از قافلهٔ به اصطلاح «روشنفکران» عقب نمانند به چپ بودن و چپ روی و توده ای بودن تظاهر می کردند. دلیل این که حذف این سه بیت را مربوط به قدرت و نفوذ روحانیان و یا نفوذ شخص دکتر مصدق و مخالفت آنها با رضاشاه نمی دانم آن است که بیت پیش از این سه بیت، یعنی:

چشم و دل را پرده می بایست، اما از عفاف — چادر پوسیده، بنیاد مسلمانی نبود

را ابوالفتح اعتصامی حذف نکرده است، در حالی که پروین به صراحت و بی هرگونه تقیّه ای، از «چادر» که به راستی بنیاد مسلمانی ست (لااقل بر اساس آنچه سالهاست در حکومت جمهوری اسلامی می گذرد)، با عنوان «چادر پوسیده» یاد کرده و عفاف و پاکدامنی زن را برتر از «چادر پوسیده» دانسته است. عنوان «گنج عفت» این قصیده هم به احتمال قوی، باز با توجه به طرز تفکر «روشنفکران» آن سالها حذف شده و «زن در ایران» که امروزی تر است جانشین آن گردیده است.

پروین و رضاشاه

هر کسی از ظن خود شد یار من!

آنچه تأیید می کند که حذف سه بیت پایان قصیدهٔ «گنج عفت»، مربوط به حوادث سیاسی ایران در آن سالها بوده، آن است که ابوالفتح اعتصامی در تاریخچهٔ زندگانی پروین به دو موضوع در مخالفت خواهرش پروین با دربار پهلوی و حکومت رضاشاه تصریح کرده است، البته بی ارائهٔ هرگونه سندی، و لابد به عنوان اطلاع شخصی و خانوادگی (در حالی که بعد خواهیم دید که حداقل مورد اول آن اطلاع شخصی وی نبوده است):

الف: «پس از اتمام دورهٔ مدرسهٔ امریکایی [در سال ۱۳۰۳] چندی در همان جا تدریس نمود. **هم در آن اوان، پیشنهاد ورود به دربار به او شد و نپذیرفت**».[۹] یعنی پروین هیجده نوزده سالهٔ دیپلمهٔ دبیرستان که تا آن زمان فقط دوازده قطعه از اشعارش در مجلهٔ بهار متعلق به پدرش یوسف اعتصام الملک چاپ شده بوده است و دو قطعه از اشعارش نیز در منتخبات آثار، محمد ضیاء هشترودی (چاپ ۱۳۴۲ قمری)، به چنین اقدام حادی علیه رضاشاه مبادرت ورزیده بوده است.

ب: «در ۱۳۱۵ وزارت معارف ایران، نشان درجهٔ ۳ علمی برای پروین فرستاد. **پروین هرگز آن نشان را استعمال نکرد**».[۱۰] اما وی سی سال بعد، قسمت اخیر این عبارت را به این صورت تغییر داده است تا نشان بدهد که پروین حتی رو در روی رضاشاه نیز ایستاده بوده است: «در سال ۱۳۱۵... فرستاد. پروین **با این پیام که شایسته تر از من بسیارند، نشان را پس فرستاد**»![۱۰]

اظهار نظر صریح ابوالفتح اعتصامی دربارهٔ این دو موضوع، سخت مورد پسند برخی از مخالفان رضاشاه قرار گرفته است و هر یک از آنان با نقل آن در نوشته های خود و افزودن پیرایه هایی بدان، برای اثبات نظریات خود کوشیده اند از پروین اعتصامی کم و بیش بانویی مخالف جدّی رضاشاه معرفی کنند که ذیلاً از آنان نام برده می شود:

الف - «جامعهٔ سوسیالیست های ایرانی در اروپا» در سال ۱۳۵۰ نوشته اند:

> آقای ابوالفتح اعتصامی (برادرش) دربارهٔ او می گوید: «**در ۱۳۰۴، پیشنهاد ورود به دربار را رد کرد.** در ۱۳۱۵ وزارت فرهنگ پس از انتشار اولین طبع دیوان پروین و غوغایی که این دیوان برپا کرد، یک نشان درجهٔ سه علمی برای او فرستاد. **این نشان هرگز مورد توجه شاعر قرار نگرفت و یک بار هم آن را بر سینهٔ پُر معرفت خود نیاویخت** (ص ۱۷).

> «زمان پروین زمان دلهره و بهت است، عصری ست که خودکامگی، دروغزنی، هوچیگری و جهل جای همه چیز را در ایران گرفته است...» (ص ۲). «... با مسخره بازی مجلس مؤسسان

همه چیز تغییر شکل و ماهیت می دهد... دیکتاتوری با تمام مظاهرش بر سر مردم بینوا و بهت زده سایه ای هولناک افکنده است. دستگاه پلیسی جایگاه رفیع مشروطه را غصب کرده... صاحبان عقیدهٔ برابری و برادری را در سردابها جای می دهند، محاکمات دستوری و شرم آور یکی جانشین دیگری می شود... در همه جا سنگها را بسته و سگها را گشوده اند... پروین در این زمان و مکان دست به سلاح صوفیان می زند... و اما سلاح صوفی که با پرِ عشق به خدا رسیدن است، بُرّایی خود را در عصر پروین از دست داده. بشر زمان او روی دروازهٔ جنگ دوم جهانی و مصیبت اتم هیروشیماست... و از پروین متصوف شاعرِ «ای رنجبر» روز را در ایران بیرون می آورد... دیو استبداد با همان سیاه دلی و تباه خواهی بر سرزمین ایرانشهر فرمانرواست. اهورا مزدا به طلسم خواب آور اهریمن گرفتار است...» (ص ۳-٤). «پروین ما مبتلای درد اسلافِ خود است. در قفس تنگ روز و روزگار... با دندان و ناخن میله های قفس را سوهان می زند...» (ص ۸). «پروین انسانی رحیم و طاغی ست. در مقابل مقرراتی که به اسم دین و قانون بر آدم تحمیل شده است طغیان می کند...» (ص ۱۰). «زور و ظلمی که هوای تنفس را سنگین و مسموم ساخته است از لابه لای گفتارش بیرون می ریزد...»[۱۰] (ص ۱۲).

سوسیالیست ها دربارهٔ مجالس یادبودی که برای پروین برگزار شده است نیز نوشته اند:

... مرحومه صدیقهٔ دولت آبادی می نویسد: «... وقتی از مقام وزارت فرهنگ خواهش کردم اجازه بدهند مجلس یادبودی در کانون [بانوان] گرفته شود فرمودند:... مناسب نیست که مجالس حزن انگیز در آن برقرار گردد»(ص ۱۷).

ولی صدیقهٔ دولت آبادی نوشته است:

من در خصوص پروین اعتصامی حرفی نزدم ولی راجع به سراج النساء از مقام وزارت خواهش کردم اجازه بدهند مجلس یادبودی گرفته شود... فرمودند... مناسب نیست که مجالس حزن انگیز در آن برقرار گردد» (مجموعهٔ مقالات و قطعات...، تهران، ۱۳۲۳، ص ٦۱-٦۲ (زیرنویس ۲).

و از همه شگفت انگیزتر آن است که سوسیالیست های ایرانی مقیم اروپا در سی سال پیش کشف کرده بودند که ناصر خسرو «... یکی از صوفیان سربلند و دانشمند ایرانی ست و در بین صوفیان به مقام امامت رسید و از شیعیان هفت امامی است...».[۱۱] ظاهراً این نخستین باری ست که ناصر خسرو، شاعر نامدار و متعصب اسماعیلی مذهب و حجت جزیرهٔ خراسان، و مأمور از سوی المستنصر بالله خلیفهٔ فاطمی مصر برای تبلیغ در خراسان، «صوفی» خوانده شده و در بین صوفیان به مقام «امامت» نیز رسیده بوده است!

ب - منوچهر مظفریان که دیوان پروین اعتصامی را در سال ۱۳٦۲ چاپ کرده است،

دربارهٔ موضوع مورد بحث نوشته است:

این شاعر آزاده پیشنهاد ورود به دربار را با بلندنظری نپذیرفت و مدال وزارت معارف ایران را رد کرد.[۱۲]

ج - کریم عسکری تورزنی متخلص به «شهید» در کتاب پروین اعتصامی بزرگترین شاعرهٔ پارسی زبان، چاپ ۱۳۶۴ در این موضوع سنگ تمام گذاشته است:

هنگامی که در سال ۱۳۰۴ پیشنهاد ورود به دربار کثیف پهلوی به او [پروین] داده می شود تا پست سرپرستی وزارت معارف آن زمان را برعهده گیرد، با بلند نظری و دور اندیشی آن پیشنهاد را رد کرده و تن به این عمل ننگین نمی دهد، و این حاکی از بزرگواری و اصالت اوست.[۱۳]

د - محمد جواد شریعت در کتاب پروین، ستارهٔ آسمان ادب ایران چاپ ۱۳۶۶ نوشته است:

در سال ۱۳۱۵ وزارت معارف ایران نشان درجهٔ ۳ علمی برای پروین فرستاد و پروین با این پیام که شایسته تر از من بسپارند، نشان را پس فرستاد.[۱۴]

هـ. استاد حشمت مؤید در مقالهٔ «جایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی» نیز نوشته است:

«چنان که می دانیم وی دعوت دربار را برای معلمی ملکهٔ پهلوی نپذیرفت، و این صداقت بسیار کمیاب اخلاقی را داشت که هرگز فریفتهٔ جاذبهٔ مقامهای پرسود و مجللی که به آسانی بدان دسترسی داشت نگشت».[۱۵] «وی نه تنها دعوت دربار را برای معلمی ملکهٔ دربار پهلوی نپذیرفت و همچنین از قبول نشان درجهٔ سوم افتخار وزارت معارف امتناع ورزید که این هر دو را ممکن است ناشی از مخالفت وی با رژیم حکومت زور شمرد».[۱۶] «وی از نابسامانیهای سیاسی و مصائب اجتماعی ایران دقیقاً آگاه بوده و با شهامتی بیش از هر شاعر دیگر زمان خود از فساد دستگاه زورمندان و جور و آز پادشاه انتقاد کرده است...».[۱۷]

وی در این موضوع، علاوه برا بوالفتح اعتصامی، کتاب *The New Persia* نوشتهٔ Vincent Sheean را نیز به عنوان مرجع خود ذکر می کند (دربارهٔ این کتاب در صفحات بعد سخن گفته خواهد شد). مؤید البته به این موضوع نیز تصریح کرده است که:

... نباید همهٔ اشعاری را که پروین در شکایت از بیداد پادشاهان گفته است معطوف به رضاشاه پهلوی دانست. از جمله همین شعر «اشک یتیم» در صفر ۱۳۴۰ هـ. ق. برابر با اکتوبر ۱۹۲۱ میلادی یعنی فقط چند ماهی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹/ فوریه ۱۹۲۱ و پنج سال بیش از جلوس رضاشاه بر تخت سلطنت سروده شده است.[۱۸]

و - حمید دباشی پروین را «یکی از معماران طراز اول تاریخ اندیشه های اجتماعی و

سیاسی»[۱۹] ایران می داند:

می دانیم که پیشنهاد رضاشاه را برای ورود به دربار و تدریس ملکه و ولیعهد وقت نپذیرفت. می گویند که پروین گفته است که: «من هرگز نمی توانم به آن دربار قدم بگذارم» همچنان که «پروین از قبول این افتخار [مدال درجهٔ سه لیاقت] سرباز زد».[۲۰] «پروین نمی توانسته ترانه های زیبا و شورانگیز عارف را نشنیده باشد، همچنان که نمی توانسته است طنز گزنده و راهگشای ایرج میرزا را عزیز نداشته باشد، تندرویهای فرخی یزدی نمی توانسته او را به تفکر واداشته باشد، همچنان که او نمی توانسته خشونت رضاشاه را در کشف حجاب زنان با تصوری توأمان - نفی و اثباتی همزمان - تأمل نکرده باشد».[۲۱] پروین «با ترسیم مبسوط فقر، و با محکوم کردن و تقبیح ظلم و بیداد حکام مرحلهٔ بعدی که در شعر پروین به وضوح حضور دارد به سؤال کشیدن مشروعیت سیاسی حکومت وقت است...».[۲۲]

ز - کار پروین اعتصامی در این سالها در جمهوری اسلامی سخت بالا گرفته است و ادعای ابوالفتح اعتصامی در باب این که پروین ورود به دربار را نپذیرفت و نیز نوشتهٔ شی آن امریکایی که بعد به آن خواهم پرداخت موجب گردیده است که یکی از «محققان» برای به کرسی نشاندن حرف خود به هر تقلبی دست بزند. هادی حائری در سال ۱۳۷۱ مقاله ای با عنوان «اندیشه های اجتماعی پروین» نوشته که در یازده صفحهٔ سه ستونی با حروف ریز چاپ شده است، تنها در اثبات این موضوع که پروین دشمن رضاشاه بوده است. وی برای اثبات مدعای خود نخست به نوشتهٔ ایرج علی آبادی («دریا») استناد می کند:

... ارزش این اشعار وقتی بیشتر می شود که می بینیم در زمان حکومت دیکتاتوری رضاخان سروده شده و حمله در درجهٔ اول متوجه دستگاه سلطنت و شخص رضاخان است. امروز چه کسی نمی داند که سلطنت یک دستگاه ظلم و زور و یک تکیه گاه برای «استعمارگران» است؟ امروز چه کسی نمی داند که اموال رضاخان بدون ذره ای کم و کاست، به زور از مردم اخذ شده است؟ چه کسی از ستم رضاخانی آگاه نیست؟ این صدای ملت، این صدای ناراضی و محکوم کنندهٔ ملت است که از میان اشعار «پروین» سر می کشد.

بعد نوبت به خودِ هادی حائری و افادات وی می رسد که از جمله نوشته است: «بیتِ «به رنج گوشه نشینی و فقر؛ تن دادن/ به از پریدن بیگاه و! و داشتن غم جان!» **اشاره ای ست به دعوت «درباری شدن» را نپذیرفتن**» (ص ۵۱). و نیز این که شعر «سفر اشکِ» پروین به صورت موشح ساخته شده است. (با این توضیح وی که «در علم بدیع، صنعت موشح عبارت از این است که در اول ابیات، حرفی آورند که چون آنها را به هم متصل نمایی، تشکیل اسمی یا عبارتی دهد»). این تعریف حائری از صنعت «توشیح»

درست است، به شرط آن که در ترتیب ابیات تغییر داده نشود. ولی هادی حائری برای استخراج عبارت مورد نظر خود «امر گرگ هار، بر قتل شاعر: عشقی، رضا» (مقصود آن که: رضا نامی، به امر سردار سپه عشقی شاعر را کشت)، تغییرات زیر را در شعر «سفر اشک» داده است: نخست از ۱۷ بیت آن، سه بیت (۵ و ۷ و ۸) را حذف کرده و بقیهٔ ابیات را به این شرح جا به جا کرده است: ۱، ۱۰، ٦، ۳، ٤، ۹، ۱۷، ۱۳، ۲، ۱٦، ۱۵، ۱۲، ۱٤، ۱۱. چون با وجود این کارها، از حرف اول این بیتها عبارت مورد نظر حاصل نگشته است. پس در بیت سوم به جای حرف اول «گ»، «گر»، و در بیت دوم به جای «ب»، «بر»، و در بیت ۱۵ به جای «ت»، «تل» را قرار داده، و نیز آغاز بیت ۱۳ را از «جلوه و رونق گرفت» به «رونق و رقت گرفت» تغییر داده است! (ص ٤۷). وی مصرع «چادر پوسیده بنیاد مسلمانی نبود» را - در قصیدهٔ «گنج عفت» (زن در ایران) - نیز به «چادر پوشیده بنیاد مسلمانی نشد» تغییر داده است به استناد رأی آیت الله محمد صالح علامه حائری که: «به من گفته اند در اصل چادری پوشیده بنیاد مسلمانی نبود» است اما از ترس شاه و تمایلاتش به آن صورت چاپ و شایع گردید»[۲۳] (ص ٥٦). سؤال این است که چرا حضرت آیت الله دربارهٔ دیگر ابیات این قصیده اظهار نظری نفرموده اند! بقیهٔ مقالهٔ هادی حائری مشتمل بر همین گونه «تحقیقات دقیقه» است.

ط - سیاووش تبریزی در مجلهٔ *Azerbaijan International*، چاپ امریکا، از آذربایجانی بودن پروین برای اثبات ادعای پان تورکیست ها استفاده کرده و نوشته است: روشنفکران و شعرای ترک زبان (آذری) [مثل پروین اعتصامی] اگر هم آثار خود را به فارسی نوشته اند برای آن بوده است که بتوانند فرهنگ آذربایجان را در سراسر ایران گسترش بدهند...[۲٤]

عبارتی که در نوشتهٔ افراد مختلف، از ابوالفتح اعتصامی به بعد به چشم می خورد، تکرار این عبارت است که: «پیشنهاد ورود به دربار به او [پروین اعتصامی] شد و نپذیرفت». اگر بپذیریم که دربار پهلوی پروین را در سن هیجده نوزده سالگی با داشتن دیپلم دبیرستان امریکایی برای معلمی ملکهٔ پهلوی و ولیعهد ایران دعوت کرده بوده است، عبارت «ورود به دربار» برای بیان این مقصود گویا نیست. چه در زبان فارسی در چنین موردی مثلاً می گوییم به فلانی پیشنهاد شد معلم ملکه و ولیعهد بشود و او نپذیرفت، یا عبارتی نظیر آن. به علاوه دوازده سال پیش هم در مقالهٔ «چند کلمه دربارهٔ پروین اعتصامی» اصل موضوع را به طور کلی مورد تردید قرار دادم و نوشتم: «... از سوی دیگر اگر چنان دعوتی نیز از وی شده باشد و با توصیفی که از رضاشاه و قدرت و استبدادش می کنند، آیا

به سادگی می توان پذیرفت که پروین اعتصامی به آزادی شانه های خود را بالا انداخته باشد که: «نه، به چنان درباری قدم نمی گذارم». آیا ممکن است دربارِ آن چنانی، این نافرمانی را اهانت تلقی نکرده و به روی خود نیاورده باشد». [۲۵]

امروز که این مقاله را می نویسم عقیده ام دربارهٔ نادرست بودن روایت «پیشنهاد ورود به دربار» استوارتر گردیده است، و در این باب خود را مدیون استاد حشمت مؤید می دانم که برای نخستین بار همه را با مرجعی که این مطلب از آن نشأت گرفته، آشنا ساخته است.

دروغ این مرد امریکایی همه را گمراه کرده است

استاد مؤید ضمن اشاره به کمرویی پروین نوشته است:

... انسان ناچار است که به روایت امتناع او از پیوستن به دربار به عنوان معلم با دیدهٔ تردید بنگرد. این روایت سالها پیش از انتشار اولین چاپ دیوان او که به سال ۱۹۳۵ صورت گرفت پدیدار شد و از آن گذشته راوی آن هم دوست یا از خانوادهٔ پروین نبوده که در بیطرفی او بتوان شک کرد، بلکه یک امریکایی بوده که به طور کلی در انتقاد از جامعهٔ ایران آن روز بسیار صریح بوده است. Vincent Sheean (که در سال ۱۸۹۹ به دنیا آمد و تا سال ۱۹۶۹ هنوز زنده بود) اقلاً ۲۳ رمان، زندگینامه و سفرنامه منتشر کرده است... این شخص به تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ به ایران آمد که تاجگذاری رضاشاه را ببیند، اما به علت معطلی در راه، ده روز دیر به ایران رسید. با این حال دو ماه در ایران ماند و در اثر تماس با عده ای از مطلعین و سرشناسان عصر با اوضاع کلی فرهنگی و اجتماعی ایران آشنایی اندکی به هم زد. کتاب *The New Persia* که مجموعهٔ ملاحظات او در این مدت دو ماهه است، یک سال پس از مسافرت او منتشر شد. در این وقت، یعنی در ماه می ۱۹۲۶ بود که Sheean [شی آن] پروین اعتصامی را ملاقات کرد. ملاقات ایشان به احتمال قوی به وسیلهٔ شخصی به نام مهربانو که مانند پروین فارغ التحصیل مدرسهٔ امریکایی نسوان بود ترتیب داده شده بود. مهربانو بازرس مدارس دخترانهٔ دولتی بود که «در نظر من [Sheean] بر همهٔ افسران عالیرتبهٔ ارتش، وزرای دولت، و دیگر زعمای قوم برتری داشت» (ص ۲۵۰). این جا قسمتی از گزارش شی آن را دربارهٔ ملاقاتش با پروین نقل می کنیم. این گزارش حاوی اطلاعاتی در باب شخصیت پروین است و ارزش این را دارد که بعینه نقل شود:

نظر من برای اولین بار به خاطر استنکاف او از تدریس زبان و ادبیات به ملکه، به پروین جلب شد. دلیری و سرسختی چنین طرز برخوردی، دل مرا از تحسین نسبت به او آکنده کرد. مخالفت با دستور صریح رضاشاه، علی رغم آشنایی با زودخشمی و خشونت او، شگفتی و تحسین مرا برانگیخت. پروین خانم در مورد تصمیمش در وارد نشدن به دربار از پشتیبانی کامل

خانواده اش برخوردار بود و از آن گذشته عقاید و سنن اشرافی رایج هم بر این تصمیم صحّه می گذاشت. رضا، که عادت به تحمل مخالفت حتی از جانب اشرافی ترین افراد مملکت را هم ندارد، مجبور شد که تسلیم این دخترک جدّی و عینکی بشود. مجبور کردن پروین به قبول فرامین شاهانه برای شاه خطرناک بود، و پروین خانم آن قدر تیزهوش بود که این را بداند. نقشهٔ رضا این بود که پروین را به نوعی شاعر دربار، معلم ملکه، و شاید حتی معلم ولیعهد، تبدیل کند. برای برانگیختن او به قبول این منصب، اعلیحضرت به او پیغام می دهد که او این اجازه را نیز خواهد داشت که گهگاه برای شاهنشاه هم بعد از شام تاریخ ایران قراءت کند. آپارتمانی در قصر سلطنتی، حقوقی فراوان، و شانس این که بر ملکهٔ جوان و خانوادهٔ سلطنتی اعمال نفوذ کند مزایایی بود که این پیشنهاد برای او در بر داشت. پروین سه بار، هر بار با قاطعیتی بیشتر، این پیشنهاد را رد کرد. او با سرسختی آرام و محکمی به من گفت: من هرگز نمی توانم که به آن کاخ وارد شوم (ص ۲۵۵-۲۵۷).

البته مؤید نوشتهٔ این امریکایی را صد در صد مورد تأیید قرار نداده و دربارهٔ آن چنین اظهار نظر کرده است:

بدون تردید مقداری سوء تفاهم و اغراق در این گزارش وجود دارد که شی آن راهی برای علم به آنها نداشته است. مخالفت اساسی خانوادهٔ اعتصامی با رضاشاه ممکن است از طرف ملک الشعراء بهار که از طرفی با ایشان دوستی نزدیک داشت و از مخالفان سرسخت رضاشاه هم به شمار می رفت تحریک یا تشدید شده باشد. به نظر من این که شاه سه بار از پروین درخواست کرده باشد و پروین سه بار درخواست شاه را رد کرده باشد اغراقی غیرقابل قبول است. هیچ بعید نیست که رضاشاه که تازه تخت سلطنت را علی رغم مخالفان فراچنگ آورده بود صلاح دیده باشد که پس از استنکاف اول «این دخترک لاغر» را ندیده بگیرد و عطایش را به لقایش ببخشد، ولی مسلماً او آدمی نبود که سرشکستگی سه بار رد شدن از سوی پروین را تحمل کند. گزارش شی آن در باب وضعیت زنان ایران، گذشته از آنچه که دربارهٔ پروین گفته است، آموزنده و بسیار خواندنی ست، و ممکن است که بتواند موضع کسانی که پروین را به خاطر به اصطلاح «مطیعانه» برخورد کردنش با قضا یا مورد انتقاد قرار می دهند قدری تعدیل کند. همچنین ما باید متوجه باشیم که شخصیتهای گوناگون داستانهایی که در آثار پروین وجود دارند، در تلاش اینند که پیامی را به خواننده برسانند. این پیام، برخلاف آنچه ما اکثراً می پنداریم همیشه پیامی در باب اخلاقیات یا مطالب فلسفی نیست، بلکه در بسیاری از موارد سیاسی و حائز اهمیتی به جا و امروزین است.[۲۶]

و اما، نظر نگارندهٔ این سطور آن است که عبارت ابوالفتح اعتصامی در طبع سوم دیوان

پروین، یعنی: «**پیشنهاد ورود به دربار به او شد و نپذیرفت**» - که دیگران نیز آن را تکرار کرده اند- و عبارت حمید دباشی در سال ۱۳۶۸ که پروین گفت: «**من هرگز نمی توانم به آن دربار قدم بگذارم**» هر دو تقریباً ترجمهٔ لفظ به لفظِ دو عبارت شی آن امریکایی ست در کتاب *The New Persia* بدین شرح:

"Parvin Khanum had been supported by her whole family in her resolution *not to enter the palace*."

"*I could never enter that Palace...*"[۲۶]

نوشتهٔ این مرد امریکایی آن قدر سست و بی پایه است که اگر ابوالفتح اعتصامی و دیگران مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر او قرار نگرفته و عباراتی از او را بیَ ذکر مأخذ نقل نکرده بودند، در این مقاله حتی نباید از آن نامی برده می شد. به سخنان بی پایهٔ او توجه بفرمایید:

دربارهٔ مهربانو واسطهٔ ملاقات خود با پروین اعتصامی نوشته است: مهربانو «در نظر من بر همهٔ افسران عالیرتبهٔ ارتش و وزرای دولت و دیگر زعمای قوم برتری داشت». وی در مدت دو ماه اقامت در ایران چگونه توانسته بوده است ارتشیان و دولتمردان و زعمای قوم ایران را بشناسد و از سر بصیرت آنان را محک بزند تا مهربانو را بی استثناء بر همه ترجیح بدهد؟ او چگونه پی برده بوده است که پروین در تصمیم خود در رد پیشنهاد رضاشاه از پشتیبانی کامل خانواده اش برخوردار بوده است؟ چگونه ممکن است رضاشاه به یک دختر هیجده نوزده ساله ای که تازه دورهٔ دبیرستان را تمام کرده بوده است پیشنهاد کند «تدریس زبان و ادبیات فارسی» ملکه را به عهده بگیرد؟ رضاشاهی که اهل شعر و شاعری و داشتن شاعر درباری و خواندن تاریخ و امثال این کارها نبوده، چگونه ممکن است درصدد برآمده باشد پروین را به «نوعی شاعر دربار» تبدیل کند و نیز به وی اجازه بدهد گهگاه برای او بعد از صرف شام، تاریخ ایران قراءت کند؟ به اختصاص آپارتمانی در قصر سلطنتی به پروین و پرداخت حقوق زیاد به وی نیز کاری ندارم. به علاوه این مرد امریکاییِ تازه از راه رسیده که حداکثر بیش از دو ماه در ایران به سر نبرده بوده است چرا باید دلیری و سرسختی پروین را در برابر شاه ایران مورد تحسین قرار دهد؟ سخنان این مرد امریکایی حاکی از آن است که او ایران آن سالها را مطلقاً نمی شناخته و نمی دانسته است در روزگاری که زنان ایران در حجاب بودند، شاه به دختری نوجوان چنین پیغامهایی نمی توانسته است بدهد. چگونه دختر جوان محجوبهٔ شوهر نکرده و حتی شوهر کرده ای می توانسته است در آپارتمانی در کاخ سلطنتی سکنی گزیند و شبها برای شاه تاریخ ایران

بخواند. وانگهی در آغاز عصر سلطنت رضاشاه، او کدام کاخ را ساخته بوده است تا یکی از آپارتمانهای آن را به پروین اختصاص بدهد! به علاوه این بنده گمان نمی برد که این مرد امریکایی از سوی ملک الشعراء بهار نیز تحریک شده باشد. چگونه ممکن است بهار آدمی چنین مطالبی را به شی آن گفته باشد. به یقین اگر پروین یا هر یک از افراد خانواده اش کمترین مخالفتی با رضا شاه می داشتند - آن چنان که شی آن نوشته است - ملک الشعراء بهار هرگز در سال ۱۳۱۴، که تازه از زندان و تبعید به شفاعت محمد علی فروغی ذکاء الملک آزاد گردیده و تعهد سپرده بود که جز به تدریس و تحقیق به کاری دیگر نپردازد و به سیاست کاری نداشته باشد، به دیوان خانم پروین اعتصامی، این مبارز نستوه ضد رضاشاهی! دیباچه نمی نوشت.

واقعیت آن است که پروین نه فقط مبارزی سیاسی نبوده، بلکه در موضوع کسب «حقوق نسوان» نیز که بدان سخت علاقه مند بوده است، به «مبارزه» اعتقادی نداشته. خطابهٔ «زن و تاریخ» و قصیدهٔ «گنج عفت» («زن در ایران») او شاهد صادق این مدعاست، زیرا وی در آن خطابه و در آن شعر تنها از تیره روزی و پریشانحالی و بی دانشی زنان شکوه ها کرده، بی آن که برای نجات زنان هموطنش راهی پیشنهاد کرده باشد. گویی او آرزومند بوده است که روزی دستی از غیب بیرون بیاید و تربیت و تعلیم حقیقی را به تساوی شامل حال زنان و مردان کند «تا نگوید کس، پسر هشیار و دختر کودن است». مهکامه محصص دوست نزدیک پروین، نیز به طوری که در صفحات بعد خواهد آمد، به صراحت این موضوع را مورد تایید قرار داده است. پروین را در کسب حقوق زنان به هیچ وجه نمی توان با زنانی که از سال ۱۲۸۹ تا ۱۳۱۴ خورشیدی به صورتهای مختلف برای آزادی زنان کوشیدند مقایسه کرد. یکی از این بانوان صدیقهٔ دولت آبادی ست که در ۱۲۹۷ روزنامهٔ زبان زنان را در اصفهان برای احقاق حقوق زنان منتشر ساخت، اولین مدرسهٔ دخترانه را در اصفهان دایر کرد، در ۱۳۰۵ در کنگرهٔ زنان پاریس شرکت جست، و در ۱۳۰۶ - هشت سال پیش از کشف حجاب - روزی بی چادر و با لباس و کلاه اروپایی از خانه بیرون رفت.[۲۷]

به علاوه مطلب دیگری که حاکی از کمال بیخبری او از وضع زنان ایران در آن سالها بوده، آن است که نوشته: «... پروین فوق العاده کمرو بود... در کم نورترین گوشهٔ اطاق نشسته بود و در تمام یک ساعت و نیم که من حضور داشتم **چهرهٔ خود را زیر حجاب پوشانده بود و وقتی برای خداحافظی با او دست دادم از وحشت نزدیک بود هلاک شود**».[۲۸] این مطلب یقیناً صحیح است؛ پروین در حجاب کامل بوده است و اگر وی با این مرد امریکایی

در اطاقی – لابد با حضور مهر بانو – گفتگو می کرده است، به کاری کاملاً خلاف عرف آن زمان دست زده بوده است. چرا شی آن متوجه نبوده است که چنین دختری نمی توانسته است در آپارتمانی در قصر سلطنتی اقامت گزیند و برای شاهنشاه – که مردی نامحرم بوده است – بعد از صرف شام با صدای بلند تاریخ ایران بخواند، تا چه رسد به این که به عنوان نوعی شاعر دربار، لابد در مراسم رسمی در حضور شاه و بزرگان شعر هم بخواند. همچنین این مرد امریکایی چرا نمی دانسته است که با یک زن محجوبهٔ مسلمان، یک مرد مسلمان هم حق نداشته است دست بدهد تاچه رسد به مردی غیر مسلمان. از طرف دیگر در آن سالها در ایران هنوز دست دادن مردان با یکدیگر نیز «مد» نشده بود تا چه رسد به دست دادن مردی غیر مسلمان با زنی محجوبه. او که شعور و فهم سران ارتش و وزیران دولت ایران را یک به یک محک زده و از همهٔ اسرار با خبر بوده است، چگونه نمی دانسته است وقتی محمد ضیاء هشترودی در صدد بر می آید اشعار منتشر نشدهٔ پروین را در کتاب منتخبات آثار چاپ کند، به یوسف اعتصامی پدر پروین مراجعه می کند – نه به خودِ پروین – و پدر دو قطعه از اشعار دخترش را برای چاپ در اختیار وی قرار می دهد.[۲۹] و نیز چگونه این مرد امریکایی از همه چیز آگاه نمی دانسته است، حتی پدر پروین هم «با وجود اصرار دوستان، قبل از ازدواج او رضا به طبع دیوان وی نداد: اندیشه می کرد مبادا کوته نظران و بدخواهان، نشر دیوان را وسیلهٔ تبلیغ برای ازدواج پروین تلقی یا قلمداد نمایند».[۳۰]*

نشان درجهٔ ۳ علمی

و اما این که ابوالفتح اعتصامی نوشته است: «پروین هرگز آن نشان [نشان درجهٔ ۳ علمی] را استعمال نکرد»، می تواند کاملاً درست باشد. زیرا دارندگان نشان، اگر در مراسم رسمی شرکت می جستند، نشان را در روی لباس خود نصب می کردند. به علاوه روایت دیگر ابوالفتح اعتصامی دربارهٔ این که پروین نشان درجهٔ ۳ علمی را رد کرد،

* کتاب *The New Persia* علاوه بر مقدمهٔ یک صفحه ای، مشتمل بر ۱۰ باب است که در شش هفت فصل اول آن، مؤلف از برآمدن رضاشاه، نقش امریکاییان در امور مالی و سیاسی ایران، سیاست بریتانیای کبیر و روسیهٔ شوروی در ایران – بر اساس نظرگاهی خاص – سخن گفته و بعد به مسائل دیگر پرداخته است. چند فصل اول کتاب ممکن است نوشتهٔ او نباشد. زیرا آن کاری نیست که یک سیاح بیخبر از همه جا بتواند در مدت دو ماه انجام بدهد. موضوع قابل توجه آن است که شی آن با فرمانفرما – که از وی با عبارت "His Highness The Farman Farma" یاد کرده – تا آن حد نزدیک بوده است که فرمانفرما عکس خود را به او داده و در ذیل آن نوشته است: «این عکس خود را بمسیو شی آن امریکایی بیادگار تقدیم... [دو کلمه بعد ناخواناست]. این تصویر در مقابل صفحهٔ ۳۶ کتاب چاپ شده است.

نادرست می نماید.

پروین از نظر معاصران وی

اینک بد نیست در برابر کسانی که از پروین یک دشمن سرسخت و مبارز ضد رضاشاهی ساخته اند، ببینیم کسانی که سالها با پروین در ارتباط بوده اند دربارهٔ خلقیات وی چه نوشته اند و تا چه حد می توان پروینی را که اینان معرفی کرده اند با پروین مبارز سیاسی تطبیق داد.

ابوالفتح اعتصامی:

... از ابتدا طفلی ساعی و متفکر بود. به قول خانم محصص «کمتر سخن می گفت و بیشتر فکر می کرد». به ندرت در جرگهٔ سایر اطفال وارد می شد. غالباً تنها به سر می برد. گویی ساختمانی سوای ساختمان دیگران داشت. در مجالس درس و بحث همیشه از سایرین پیش بود. از کودکی شروع به شعر گفتن کرد. خانهٔ پدرش میعادگاه ارباب فضل و دانش بود و پروین همواره آنان را با قریحهٔ سرشار و استعداد خارق العادهٔ خویش دچار حیرت می ساخت... در تمام مدت تحصیل بهترین شاگرد مدرسه بود....[۳۱]

... پروین اگرچه خیلی به ندرت می خندید، ولی هیچ گاه محنت زده نبود و درمانده نیز نمی نمود. تنها سانحهٔ تلخ ازدواج و طلاق، آن هم برای مدتی بسیار کوتاه سیمای متین و موقر و محکم پروین را با غباری از گرفتگی پوشاند. این تغییر حال را هم فقط ما اطرافیان پروین که همواره با او بودیم و لذا بر جمیع وجناتش آشنایی داشتیم می توانستیم درک کنیم و دریابیم. والا پروین از شکست در ازدواج ضعف و فتوری به خود راه نداد و باز به همان حال کم حرفی و آرامش و وقار ذاتی خویش بازگشت. نه از کمّ و کیف ایام ازدواج با کسی حرفی زد و نه از آن باب ابراز تأسف کرد.[۳۲]

سعید نفیسی:

... پروینی که من دیدم و بارها دیدم بدین گونه بود: قیافهٔ بسیار آرام داشت، با تأنی و وقار خاصی جواب می گفت و می نگریست. هیچ گونه شتاب و بی حوصلگی در او ندیدم. چشمانش بیشتر به زیر افکنده بود. یاد ندارم در برابر من خنده کرده باشد. وقتی که از شعر او تحسین می کردم با کمال آرامش می پذیرفت، نه وجد و نشاطی می نمود و نه چیزی می گفت. هرگز یک کلمه خودستایی از او نشنیدم و رفتاری که بخواهد اندک نمایش برتری بدهد از او ندیدم...[۳۳]

سَروَر مهکامه محصص:

... این قلب رؤوف و مهربان پروین بود که نمی گذاشت کوچکترین تزلزلی در بنیان دوستی صادقانهٔ ما به وجود آید. لازم است یادآور شوم که پروین مقیّد به تمام قیود اخلاقی و سنن

خانوادگی آن زمان بود و در خانوادهٔ با تقوی و پرهیزکاری نشو و نما یافته و کاملاً تحت توجه و مراقبت والدین خود قرار داشت. مادر پروین به من محبتی وافر داشت. وقتی به دیدنم می آمد یا با مادرش بود که خیلی زیاد پروین را دوست داشت یا با پیرمرد نجیبی که مستخدمشان بود و وقت رفتن نیز او را همراهی می کرد...

.... پروین به استعمال زینت آلات توجه نداشت. در پوشش متانت و زیبایی را به حد اعتدال رعایت می کرد. رنگهای آرام در لباسهایش بیشتر به چشم می خورد. نهایت درجه به نظافت مقید بود و از آرایش ظاهری و خودآرایی همواره دوری می کرد...

... پروین مثل همه افراد روشنفکر از رفع حجاب زنان اظهار خرسندی می کرد ولی هرگز خود را مبارز این راه جلوه نمی داد. لازم است بگویم که او در مجامع و محافل به اصطلاح بانوان مبارز هم شرکت نمی کرد. چه او اصولاً به شرکت در این قبیل مجالس بی میل بود و کمترین رغبتی نشان نمی داد به عبارت واضحتر پروین چون از کذب و ریا بیزار بود به خصوص که بعد از رفع حجاب عده ای از بانوان برای کسب شهرت کاذب و تحصیل نام و اعتبار، خود را مبارز این راه قلمداد می کردند و با ادعای واهی و هیاهو حقیقت را وارونه جلوه می دادند، در قطعهٔ «زن در ایران» که به مناسبت آزادی زنان سروده، این مطلب را با صراحت بیان کرده است و این اشعار چون مؤید اظهاراتم دربارهٔ خصوصیات اخلاقی پروین اعتصامی و مبیّن وضع زنان ایران قبل از رفع حجاب است، لازم است تمام آن را در این مصاحبه ذکر کنم[۳٤] [این قصیده در مقالهٔ حاضر با عنوان «گنج عفت» چاپ شده است].

میس شولر که در زمان تحصیل و تدریس پروین در مدرسهٔ دخترانهٔ امریکایی رئیس آن مدرسه بوده است:

... تواضع ذاتی اش به حدی بود که به فراگرفتن هر مطلب و موضوع تازه ای که در دسترس خود می یافت، شوق وافر ابراز می نمود. پروین اصولاً به همهٔ امور عالم اظهار علاقه می کرد و سعی داشت بر همه چیز واقف گردد. آن اوقات جمعی از دختران مدرسه هرکدام با دختر دانش آموزی در امریکا به مکاتبه پرداختند ولی بدان ادامه ندادند. تنها پروین این مکاتبه را که گویی بر وسعت دائرهٔ معلومات وی می افزود، با دوست امریکایی خود سالیان متوالی و در واقع تا آخر عمر ادامه داد. از صفات برجستهٔ این دختر هنرمند، چیزی که بیش از همه جلب توجه می کرد صداقت و صراحت او بود. هرگز نزد کسی بیش از آنچه واقعاً او را دوست می داشت، دعوی دوستی نمی نمود، و هیچ گاه خویشتن را صاحب افکار و عقایدی که نداشت قلمداد نمی کرد. به اصطلاح ایرانیها، قلب پروین مانند آیینه صاف و روشن بود و فقط شخصیت حقیقی او را منعکس می ساخت...[۳۵]

پروینی که آشنایان و معاصرانش از او بدین شرح سخن گفته اند: در دوران طفولیت با دیگر کودکان نمی جوشیده است، از کودکی به بعد به ندرت می خندیده است، عموماً کم سخن می گفته و بیشتر در افکار خود مستغرق بوده است، از هفت هشت سالگی در جلساتی که پدرش با ادیبان و شاعران زمان داشته شرکت می جسته و برای آنان از اشعار خود می خوانده، پروینی که در سالهای بعد از او به عنوان زنی موقر و سنگین و کم حرف و به دور از هر گونه تظاهر - حتی در مسألهٔ کشف حجاب که مورد علاقه اش بوده است - یاد کرده اند، و از سوی دیگر پروینی که با شعر فارسی از قرن پنجم تا نهم هجری، یعنی از ناصرخسرو و سنایی تا جامی آشنا بوده و دنیا را از چشم آن شاعران می دیده است، به سبک آنان شعر می سروده و بسیاری از مضامین آنان را اقتباس می کرده است، در حالی که با ادب معاصر فارسی و از جمله با نیما و صادق هدایت و امثال ایشان کاری نداشته است - و البته او را در نامه هایش بهتر می توان شناخت - چگونه می توانسته است از هیجده نوزده سالگی به مبارزهٔ بی امان بر ضد رضاشاه برخاسته و خواب راحت را از چشم شاهنشاه ایران دور کرده باشد. می گویند در «اشک یتیم» به رضاشاه حمله برده است و در «صاعقهٔ ما ستم اغنیاست» ثروتمندان زمان خود را هدف قرار داده است. اولاً باید توجه داشت که این گونه مضامین در شعر فارسی سابقه ای کهنه دارد، مگر نه این است که نظامی گنجوی در شعر «پیرزنی را ستمی درگرفت / دست زد و دامن سنجر گرفت...» به مراتب شدیدتر از پروین شاهی را مورد حمله قرار داده است، مگر سعدی در باب اول گلستان و بسیاری از قصاید خود، پادشاهان را از جهات مختلف مورد انتقاد شدید قرار نداده است. به علاوه همان طوری که استاد مؤید نیز یادآوری کرده است شعر «اشک یتیم»، چند ماهی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سروده شده، یعنی در زمانی که سلطان احمدشاه بر اریکهٔ سلطنت ایران تکیه زده بوده است نه رضاشاه. دیگر اشعاری هم که پروین در انتقاد از رفتار پادشاهان سروده همه از همین نوع است گرچه آنها را در دورهٔ رضاشاه سروده باشد. پروین نه به احمدشاه توجهی داشته است نه به رضاشاه. دنیای او دنیای دواوین شاعران قرن پنجم تا نهم هجری بوده است. در اشعارش به جز دو سه قطعه، اشاره ای به روزگار او دیده نمی شود، و ملک الشعراء بهار به حق نوشته است که گویی تمام دیوان پروین در یک ساعت سروده شده است. چرا باید نعل وارونه بزنیم و آراء درست یا نادرست خود را به پروینی که دستش از این دنیا کوتاه است نسبت بدهیم. اگر پروین زنده بود به ما چه می گفت!

به نظر بنده محمد علی اسلامی ندوشن از سر بصیرت نوشته است که

پروین اعتصامی چه به اقتضای روح لطیف و خواهرانه ای که داشته و چه به اقتضای زمان، به سیاست و مسائل جاری نپرداخته. قلمرو شعری او به مکان و زمان و حوادث خاص محدود نیست. وی رنج و غم مردم بی پناه و محروم را می سراید، به طور عام، در هر روزگار و در هر کجا باشند....[۳۶]

بیماری حصبه و درگذشت پروین

چنان که در صفحات پیش ملاحظه کردید ابوالفتح اعتصامی، هم در دیوان پروین دست برده و هم مطالبی نوشته است که صحیح نمی نماید. و پس از او همه به گمان آن که برادر دربارهٔ خواهر جز حقیقت چیزی ننوشته است، سخنان او را تکرار کرده و گاهی نیز چیزی بر آن افزوده اند. بدین جهت به نظر بنده اظهارنظرهای او را در هر مورد باید به دیدهٔ تردید نگریست که از آن جمله است آنچه به صورتهای مختلف به شرح زیر دربارهٔ فوت پروین نوشته است:

... روز سوم فروردین ۱۳۲۰ بدون هیچ کسالت، در بستر بیماری خفت و شب شنبه ۱۶ آن ماه نیمه شب بدرود حیات گفت...[۳۷]

بیماری پروین از همان ابتدا حصبه تشخیص داده شد و هیچ سرّ و ابهامی در کار نبود. در این چند روزهٔ بیماری، پروین مانند همیشه آرام و متین و موقر بود. با آن که در تب مداوم حصبه می سوخت کمترین ترس و اضطراب یا بی صبری یا سوز و گداز ازخود نشان نداد. هرگز و هرگز از درد نتالید و هیچ گاه گریه نکرد. جز در چند ساعت آخر عمر دچار اغما و بیهوشی نشد. مطلقاً هذیان نگفت... اساساً در مدت بیماری جز مادر و من و «طبیب» کسی بر بالین پروین نبود که چیزی شنیده باشد و اکنون در مقام نقل قول برآید...[۳۸]

... پروین مانند ما مطلقاً در اندیشهٔ مرگ نبود. ما همه روزشماری می کردیم که کی تب قطع شود تا پروین به اتفاق مادرش دیدارهای عید را انجام دهند. فقط در آخرین روز که وخامت حالش آشکار شد، از دایی خود که هر روز بر بالین او حضور می یافت از برای خود درخواست دعا کرد و نیز از درگاه خداوند برای مادر تیره بختش طلب صبر و استقامت نمود. از این لحظه به بعد بیهوشی قبل از مرگ او را فراگرفت تا نیمه شب جمعهٔ ۱۵ فروردین ۱۳۲۰ در آغوش مادر جان به جان آفرین تسلیم کرد.[۳۹]

طبیب معالج، علی معین الحکماء بود. بر اثر مداوای غلط و سهل انگاری و اطمینانات متوالی و مؤکد او دائر به موفقیت حتمی و قطعی در معالجه (حتی در آخرین روز بیماری) کسان بیمار امیدوار و غافل نشستند و فرصت مداوای صحیح را از دست دادند. در شب فوت، این «طبیب» با وجود استحضار بر وخامت حال بیمار و علی رغم مراجعات پی در پی کسان وی به بالین مریض

حاضر نشد و همه را روی پنهان داشت تا بیمار جان به جان آفرین تسلیم کرد. «طبیب» مزبور مرض را حصبه و لذا در حوزهٔ تام و مطلق تخصص خود اعلام نموده بود. نکتهٔ دیگر: آن شب خانوادهٔ بیمار پس از یأس از آمدن «طبیب معالج» از سایر اطباء استمداد کردند. آقای دکتر عبدالله احمدیه که با خانوادهٔ اعتصامی سوابق ممتد داشتند، با وجود استغاثهٔ مادر پروین از آمدن امتناع نمودند و در به روی فرستادهٔ وی بستند. برعکس آقای دکتر ارسطوعلاج که با ایشان سابقهٔ آشنایی در بین نبود، دعوت را فوراً اجابت و تا آخرین لحظه در نجات مریضه کوشیدند... لکن به قول خود پروین «فرصت گذشته بود و مداوا اثر نداشت.»[۴]

ابوالفتح اعتصامی دربارهٔ فوت خواهر خود به عبدالله هادی چه گفته است؟ عبدالله هادی در نامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۶۸ خود به نگارندهٔ این سطور، از ملاقاتی که در زمان دانشجویی خود با پروین در حضور پدرش در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی یاد کرده و نوشته است:

«پروین با آن که زن جوانی حدود سی ساله به نظر می رسید، اما شکفتگی و شادابی یک خانم جوان را نداشت و سایهٔ اندوهی بر چهره اش احساس می شد، پس از فوت پروین... در محافل تهران شایع شد که پروین بر اثر علاقه و دلبستگی فراوانی که به پدرش داشته طاقت جدایی از پدر را نیاورده و از غصهٔ مرگ پدر درگذشته است». وی می افزاید «سالها سپری شد، حدود سال ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۸ شخصی برای کار اداری نزد من آمد و خودش را ابوالفتح اعتصامی صاحب مغازهٔ ابزار معرفی کرد و چون نسبتش را با پروین شاعر معروف پرسیدم، معلوم شد که برادر پروین اعتصامی ست. ضمن ادای احترام و ستایش از پروین، از مرگ زودرس و نا به هنگام آن ناکام اظهار تأسف کردم و اضافه نمودم که آن روزها در محافل ادبی تهران شهرت پیدا کرد که پروین در غم از دست دادن پدرش جوانمرگ شده است. آقای اعتصامی این مطلب را تأیید نموده گفت که: «... بلی پروین بیمار شد ولی بیماری غیر قابل علاجی نبود. از بس در این فاصله بعد ازفوت پدرمان متأثر بود، غصه خورد و اشک ریخت، ناتوان و ضعیف شد و با یک بیماری ساده در واقع «دق مرگ» گردید».

آنچه ابوالفتح اعتصامی دربارهٔ بیماری خواهرش نوشته یا گفته است قابل تأمل می نماید: «... بدون هیچ کسالت، در بستر بیماری خفت...». این امری بدیهی ست که هر کس بیمار می شود، پیش از ابتلا به بیماری سلامت است و کسالت ندارد. هر سه پزشکی که وی نام برده است، در محلهٔ سرچشمه و در محدودهٔ خانهٔ اعتصامی زندگی می کرده و این خانواده را می شناخته اند. سؤال این است که چرا طبیب معالج، علی معین الحکما که از سوم فروردین تا روز ۱۵ فروردین بیمار را معالجه می کرده است، در شب آخر

زندگی پروین (پانزدهم فروردین، شب) با وجود استحضار بر وخامت حال بیمار و علی رغم مراجعات پی در پی کسان مریض به وی، حاضر نمی شود به سرِ بیمار خود برود، و نیز چرا دکتر احمدیه با سابقهٔ ممتد آشنایی با خانوادهٔ اعتصامی و با استغاثهٔ مادر پروین نیز حاضر نمی گردد در شب آخر به بالین مریض آشنا برود، ولی دکتر ارسطو علاج بی هرگونه سابقهٔ آشنایی با خانوادهٔ اعتصامی، در ساعات آخر زندگی پروین در بسترش حاضر می شود در حالی که دیگر کار از کار گذشته بوده است.

ابوالفتح اعتصامی در یک جا بیماری حصبه را علت مرگ خواهر خود ذکر کرده است بی آن که اشاره ای به تشخیص نادرست طبیب کرده باشد. چه کسی به وی گفته بوده است علت مرگ خواهرش، مداوای غلط و سهل انگاری و اطمینانات متوالی و مؤکد معین الحکما بوده است. آیا این عجیب به نظر نمی رسد که معین الحکما پزشک معالج پروین از سوم فروردین تا روز ۱۵ فروردین مرتباً بر سر بالین بیمار حاضر شده باشد، ولی شب آن روز که حال بیمار وخیم شده بوده است، از عیادت بیمار خودداری کند. دلیل این کار چه بوده است؟ چرا دکتر احمدیهٔ آشنا با خانواده بیمار نیز به استغاثه های مادر پروین وقعی نمی نهد و او هم مانند معین الحکما به تقاضای بیمار داران پاسخ منفی می دهد. به علاوه آنچه ابوالفتح اعتصامی سالها بعد به عبدالله هادی گفته است که بیماری صعب العلاج نبود ولی پروین از غصهٔ مزگ پدر «دق مرگ» شد با آنچه قبلاً دربارهٔ این موضوع نوشته است نمی خواند.

از سوی دیگر، همان طور که در این مقاله یکی دو بار اشاره کرده ام، دوازده سال پیش در مقالهٔ «چند کلمه دربارهٔ پروین اعتصامی» از خوانندگان مجله تقاضا شده بود اگر اطلاعاتی دربارهٔ پروین اعتصامی دارند به مجلهٔ ایران شناسی بفرستند زیرا آگاهی همگان از زندگانی پروین بسیار کم است.

به یکی از این نامه ها که از عبدالله هادی به مجله رسیده بود اشاره کردم. روزی در ماه سپتامبر یا اکتبر ۱۹۸۹ نیز با انوشیروان صدیق سر کنسول سابق ایران در شیکاگو دربارهٔ پروین و شعرش صحبت می کردم، و این که اگر او در جوانی در نگذشته بود، امروز دیوان پرمایه تری از او در دست داشتیم. وی در ضمن این مذاکره به من گفت: «پدرم [دکتر صدیق، اولین رئیس دانشسرای عالی و وزیر فرهنگ و سناتور بعدی] در سالهای پیش به من گفتند: پروین خودکشی کرده است». این موضوع برایم کاملاً تازگی داشت. مطلب را دنبال کردم و با چند تن از کسانی که در آن سالها در دانشسرای عالی تحصیل می کردند صحبت کردم. سیف الله تشکری گفت: پروین اعتصامی را در کتابخانه می دیدم. برخلاف

خانمهای کتابدار در گوشه ای می نشست. کمتر با کسی حرف می زد و بیشتر «کِز» کرده بود، اما از علت فوت او چیزی نمی دانم. استاد ذبیح الله صفا در گفتگوی تلفنی از لوبک (آلمان) در تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۸۹ اظهار داشت من بارها در کتابخانهٔ دانشسرا از خانم پروین اعتصامی کتاب گرفته بودم. ما هم ناگهان در تهران شنیدیم که پروین اعتصامی فوت کرده است. علت درگذشت او را نمی دانم. وقتی مطلبی را که از انوشیروان صدیق شنیده بودم به استاد گفتم، اظهار داشت گفتهٔ انوشیروان صدیق را باید جدی تلقی کرد چون دکتر صدیق پدر ایشان در آن سالها به یقین از این امر آگاه بوده است. توضیح آن که دکتر صدیق در آن زمان رئیس دانشسرای عالی بوده است و معمولاً می بایست از سرنوشت یکی از کارمندانش که از خانواده ای سرشناس بوده است آگاه بوده باشد. در روز شنبه ۱۸ نوامبر ۱۹۸۹ با محمود فروغی سفیر اسبق ایران در امریکا، در ویرجینیا، امریکا دربارهٔ پروین سخن می گفتم. وی اظهار داشت اطلاع چندانی از او ندارم. ابوالقاسم اعتصامی برادر پروین اعتصامی رتبهٔ شش داشت و عضو مقدم ادارهٔ دوم سیاسی بود در وزارت خارجه. اما هرگاه با او در آن سالها سخنی از خواهرش در میان می آمد، موضوع را عوض می کرد و چیزی راجع به او نمی گفت. اردشیر محصص در ۳ آوریل ۱۹۹۰ به بنده نوشت در خانهٔ ما همیشه صحبت از فوت پروین خانم به علت بیماری حصبه بود و نه چیز دیگری. چند سال پیش که تلفنی با صدرالدین الهی در برکلی، کالیفرنیا صحبت می کردم و در ضمن، آنچه را که از انوشیروان صدیق و استاد صفا شنیده بودم برایش نقل کردم، وی نیز مسألهٔ خودکشی پروین را تأیید کرد و سپس در نامهٔ مورخ ۶ جولای ۱۹۹۶ (۱۶ تیر ۱۳۷۵) به بنده نوشت:

... اما چون خواسته بودید که برایتان بنویسم سابقهٔ آشنایی و همسایگی ما با خاندان اعتصامی از چه قرار بوده است تا آن جا که حافظه ام یاری می کند... منزل پدری ما یک در به کوچهٔ کیا - منزل تمام خاندان کیا از جمله دکتر صادق کیا - داشت و یک در به کوچه ای که به نام سید ارسطو خان علاج یا مؤید احمدی کرمانی نامیده می شد.

من تا شهریور سال ۱۳۲۰ که به دبستان رفتم روزها به کودکستان برسا به در اول خیابان اکباتان می رفتم. پدرم که محل کارش در دیوان محاسبات بود مرا به کودکستان می برد و مستخدم خانه عصرها به دنبالم می آمد. گاهی هم صبحها با مستخدم می رفتم. اما در اکثر روزها که دست در دست پدر از کوچهٔ علاج بیرون می آمدم، در سر کوچهٔ کیا یا کمی بالاتر با خانم نسبةً سمینی برخورد می کردیم که به پدرم سلام می کرد و من هم به او سلام می کردم و او دستی به سر من می کشید و با مهربانی جواب سلامم را می داد. این خانم گاهی سر برهنه بود و گاه روسری کوتاهی به سر می بست که صورت گرد و چشمهای گرد و درشت، اما تقریباً بیحالش را

برجسته تر نشان می داد. لباس متداول روز به تن داشت. پیراهن آستین بلند با دامن بلند، و همیشه یا اغلب چند کتابی در دست داشت. گاهی روزها چند قدمی همراه ما می شد و با پدر از آب و هوا حرفی می زد. این دیدارها تقریباً همه روزی بود و به دیدار دو همسایهٔ وقت شناس می مانست. یک روز من از پدر نام او را پرسیدم. گفت پروین خانم دختر اعتصام الملک است و در کتابخانه کار می کند. من کودک شش ساله هیچ کدام از این نامها را نمی شناختم.

یک روز بهار بود که پدر زودتر از اداره آمد و حدود سه یا چهار بعد از ظهر، بعد از چُرتی، با مادر ازخانه بیرون رفتند و مادرم لباس سیاه داشت و یادم است که یک چادر سیاه تا کرد و در یک کیف توری گذاشت و با پدر رفتند، و در جواب سؤال من که کجا می روید چیزی نگفتند. کلفت خانه به من گفت پروین خانم همسایه مرده است و پدر و مادرت به سرسلامتی رفته اند.

تنها در بازگشت آنها بود که مادرم خیلی غمگین چای دم کرد و کلفتمان که به دستور پدر قلیان در آب انداخته بود، قلیان را چاق کرد و پیش پدر گذاشت. پدرم وقتی خیلی غمگین بود یا خیلی خوشحال قلیان می کشید و جز آن هرگز دود نمی کرد. وقتی مادر چای را جلو او گذاشت و او قلیان را دود می کرد بعد از دو سه پُک و یک قُلُپ چای گفت:

– لا اله الاالله، الله اکبر، عجب این دختره خودش را از بین برد.

و مادرم گفت:

– دیر بهش رسیدند. شاید اگر زودتر رسیده بودند این طور نمی‌شد.

بعد هم مثل همهٔ زنهای معمولی با رضا و تسلیم اضافه کرد:

– آقا عمر دست خداست، لابد پیمانه اش پر شده بود.

و پدر بدون این که به او جواب بدهد به رقص برگهای سبز در کوزهٔ بلور قلیان خیره شد و دود از دماغش بیرون می داد. این نوع قلیان کشیدن غمگین را یک بار دیگر چهار پنج سال بعد در او دیدم که از اداره برگشت و سید کسروی را در عدلیه، درست کنار وزارت دارایی که گویا او در آن روز در آن جا کاری داشت کشته بودند.

اظهار نظر مهکامه محصص دوست نزدیک پروین دربارهٔ سالهای آخر زندگانی پروین – در مصاحبه با روزنامهٔ کیهان، تهران در ۷ تیر ۱۳۵۰ – نیز قابل توجه است:

در بهار سال ۱۳۱۷ پروین افسرده بود، و به شدت بیمار شده بود، روزی در بستر بود که به سراغش رفتم، وقتی مرا دید به زحمت چشمانش را گشود و لبخند زد. مادرش در اتاق بود. من وقتی دست روی پیشانی او گذاشتم، دیدم دارد از تب می سوزد. قبل از آن که حرفی بزنم با زبان نگاه خواست که چیزی نگویم. وقتی مادرش بیرون رفت، گفت: مادرم نباید بداند که حال من وخیم است. پروین حالش خوب شد. اما دیگر آن پروین سابق نبود. «صفحهٔ روی ز انظار نهان می دارم/ که در این

صفحه نخوانند پریشانی من». این حدیث حال پروین بود. بعد از این حادثه، آنچه پروین می سرود از رنجی خاص سرشار بود. شعرهایش مثل یک ملودی غم انگیز بود که امکان نداشت انسان بعد از شنیدن آن بتواند حرفی بزند…. .

اگر اظهار نظر کریم عسکری تورزنی، متخلص به «شهید» را در این جا ذکر نکنم، حق مطلب را دربارهٔ علت مرگ پروین ادا نکرده ام. او که کتاب خود را در دوران حکومت جمهوری اسلامی ایران به چاپ رسانیده، در این باب نوشته است: «از قراین موجود این احتمال می رود که شاید دستی از طرف حکومت ظالم طاغوت برای از بین بردن پروین این شاعرهٔ ضد ظلم و ستم و حقگو در کار بوده است».[41]

البته وقتی پروین در هیجده نوزده سالگی چند بار دعوت رضاشاه را برای «ورود» به دربار رد می کند و حاضر نمی شود به پیشنهاد رضا شاه به آپارتمانی در کاخ سلطنتی نقل مکان کند تا بعضی از شبها برای رضاشاه تاریخ ایران بخواند، و نیز هنگامی که در این سن و سال، رضاشاه پست وزارت معارف (فرهنگ/ آموزش و پرورش) را به او پیشنهاد می کند، و او نمی پذیرد، سزایش آن است که حکومت ظالم طاغوت او را سر به نیست کند!

از سوی دیگر قطعه ای که پروین برای سنگ مزار خود سروده و ابوالفتح اعتصامی پس از مرگش آن را به خط شاعر در بین اوراقش یافته قابل توجه می نماید. وی نوشته است این شعر «عیناً بر سنگ نمایندهٔ مزار حک و نقر گردید. تاریخ تنظیم قطعه معلوم نیست». آیا عجیب به نظر نمی رسد که بانویی در دوران جوانی - و بی آن که گرفتار بیماری صعب العلاجی بوده باشد - به فکر مردن بیفتد و برای سنگ مزار خود شعری بسراید. او که به قول برادرش درسوم فروردین در عین سلامت به بستر بیماری رفته بود، چه دلیلی داشته است که پیش از آن تاریخ چنان شعری سروده باشد. آیا وجود این شعر، نشانهٔ افسردگی شدید پروین - لااقل پس از جدایی از شوهر و مرگ پدر - نیست و احتمالاً تصمیم وی را به خودکشی تایید نمی کند. شعری را که پروین در کمال استادی، برای سنگ مزار خود، سروده است با هم بخوانیم.

این قطعه را برای سنگ مزار خودم سروده ام

این که خاک سیهش بالین است — اختر چرخ ادب پروین است
گرچه جز تلخی از ایام ندید — هر چه خواهی سخنش شیرین است
صاحب آن همه گفتار امروز — سائل فاتحه و یاسین است
دوستان به که زوی یاد کنند — دل بی دوست دلی غمگین است

خـاک در دیـده بسـی جانفرساسـت / سنگ بـر سینه بسی سنگین اسـت
بینـد ایـن بسـتر و عـبرت گـیرد / هرکـه را چشـم حقیقـت بیـن اسـت
هر کـه باشـی و ز هـر جـا برسـی / آخریـن منـزل هسـتی ایـن اسـت
آدمـی هـر چـه توانگـر باشـد / چون بدین نقطـه رسـد مسکین اسـت
انـدر آن جـا کـه قضـا حملـه کنـد / چـاره تسـلیم و ادب تمکیـن اسـت
زادن و کُشـتن و پنهـان کـردن / دهـر را رسـم و ره دیریـن اسـت
خـرّم آن کـس کـه در ایـن محنتگـاه / خـاطری را سـبب تسـکین اسـت[۴۲]

از سوی دیگر چه شده است که پروین بسیار متواضع در این شعر مؤثر، خود را «اختر چرخ ادب» و سخن خود را «شیرین» خوانده است. در حالی که او در تیرماه سال ۱۳۱۴ در هنگام چاپ اول دیوانش - که آن را با عبارت: «این هدیهٔ فکر و شعر را به پدر بزرگوار خود تقدیم می کنم» - قطعه ای سروده که در آن خاکساری و افتادگی شاعر آشکارا به چشم می خورد:

به باغ نظم که هر سو گل و بهاری بود / نهال طبع مـرا نیز بـرگ و بـاری بـود
چکامه و سخن من به صفر می مانست / کـه در برا بـر اعـداد در شمـاری بـود
امید هست کـه کارآگهانش بپذیرند / بـه کارگـاه امـل هرچـه بـود کـاری بـود
غبار شوق من ار نور خود ندید چه غم / همین بس است که بر عرصه اش غباری بود
من این ودیعه به دست زمانه می سپرم / زمانـه زرگـر و نقـاد هوشـیاری بـود
سیاه کرد مس و روی را به کورهٔ وقـت / نگاهداشت به هـر جـا زر عیـاری بـود
چـو باغبـان نگرائیـد باغبـان وجـود / به بوته ای که در آن گل نبود و خاری بود
نبـود در خـور اربـاب فضـل گفتـهٔ مـن / در این صحیفهٔ نـاچیز یادگـاری بـود[۴۲]

نامه های پروین اعتصامی

گمان نمی کنم تا کنون از نوشته های پروین اعتصامی، به جز خطابهٔ «زن و تاریخ» که در زمان فارغ التحصیلی از مدرسهٔ دخترانه امریکایی در سال ۱۳۰۳ خورشیدی ایراد کرده، و سه نامهٔ وی - در ارتباط با اردشیر محصص که در سالهای اخیر در مجلهٔ سیمرغ به چاپ رسیده است - چیزی منتشر شده باشد. نویسندهٔ این سطور از سال ۱۳۶۸ پس از نشر «ویژه نامهٔ پروین اعتصامی» چنان که در صفحات پیش آمده است، درصدد برآمد در صورت امکان دربارهٔ برخی از نکات مبهم زندگانی پروین اعتصامی اطلاعاتی بیش از آنچه تا آن زمان چاپ شده بود به دست بیاورد.

در ضمن این پرس و جوها، در اوایل سال ۱۳۷۵ به توسط اردشیر محصص،* چهل و یک نامهٔ پروین اعتصامی خطاب به مادر اردشیر، سَروَر مهکامه محصص - که خود شاعری سرشناس بوده است و در مجامع ادبی دوران خود فعال- به دستم رسید، و این خود نعمتی بزرگ بود. دربارهٔ مهکامهٔ محصص در این جا همین قدر کفایت می کند بگوییم که وی تنها زنی ست که در سال ۱۳۲۵ عضو هیأت رئیسهٔ «نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران» بوده است. کنگره ای که در تهران در «خانهٔ فرهنگی ایران و شوروی (وُکس)» به ریاست ملک الشعراء بهار وزیر فرهنگ وقت برپا شد و هیأت رئیسه اش مرکب بود از افرادی چون علی اکبر دهخدا، بدیع الزمان فروزانفر، سعید نفیسی، دکتر خانلری، صادق هدایت، نیما یوشیج و...»

پروین اعتصامی ظاهراً نخست از طریق اشعار مهکامه محصص که در روزنامه ها و مجله ها چاپ می شده است باوی آشنا شده است و شاید از همان زمان باب مکاتبه بین آن دو مفتوح شده باشد. پس از این آشناییِ مقدماتی که از کیفیت آن اطلاعی در دست نیست، پروین در سال ۱۳۰۷ به اتفاق پدر و مادرش به رشت سفر می کند و روزی برای دیدن مهکامه به دارالمعلمات که وی در آن جا به تدریس مشغول بوده است می رود. به مهکامه که از کلاس درس خارج می شده است خبر می دهند پروین اعتصامی در دفتر مدرسه در انتظار ملاقات اوست. وی فی البداهه این دو بیت را خطاب به پروین می سراید:

ای زادهٔ اعتصام فخر ایران ای مایهٔ افتخار نوع انسان
سَروَر به نثار مقدم آورده نثار گلهای محبت از گلستان روان

و آن را با دسته گلی به پروین تقدیم می کند. در ایام اقامت کوتاه پروین در رشت آن دو به منزل یکدیگر رفت و آمد داشته اند. وقتی که پروین به تهران باز می گردد، در اولین نامه ای که به مهکامه می نویسد، در پاسخ دو بیت مهکامه، این رباعی را خطاب به او

* می دانستم که پروین اعتصامی از دوستان نزدیک سَروَر مهکامه محصص بوده است. پس نامه ای به اردشیر نوشتم تا اگر اطلاعاتی دربارهٔ پروین دارد، لطفاً برایم بفرستد. نخستین نامهٔ وی در ۱۳ آوریل ۱۹۹۰ به دستم رسید. موضوع را در سالهای بعد دنبال کردم. اردشیر مطلب را با برادر خود دکتر محمد علی محصص در میان گذاشت. دکتر محصص به جمع آوری و تدوین نامه های پروین به مادرش همت گماشت که در سال ۱۳۷۵ اردشیر محصص آنها را در اختیار بنده قرار داد. امیدوار بودم نامه های دیگر پروین نیز به دستم برسد. بدین جهت مدتی در نشر نامه ها تأمل کردم، ولی چندی پیش با خود گفتم چه کسی برگ امانی به تو داده است که کار را به فردا موکول می کنی. پس، در صدد چاپ نامه ها برآمدم. این جا فرصتی ست مناسب برای عرض سپاس از فرزندان مهکامهٔ محصص، دکتر محمد علی محصص و اردشیر محصص.

می سراید و با خط خوش برایش می فرستد:

بردیــم محبـت تــو در مخـــزن دل کِشتیم گـُـل مهــر تــو در گلشـــن دل
پرویــن بــود آبیــار ایــن کِشــتهٔ پــاک تا خــون بــودش بــه چشـمهٔ روشــن دل[۴۵]

این دو بیت که در دیوان پروین اعتصامی چاپ نشده است، تصویر آن از روی نسخهٔ اصلی از نظر خوانندگان می گذرد.

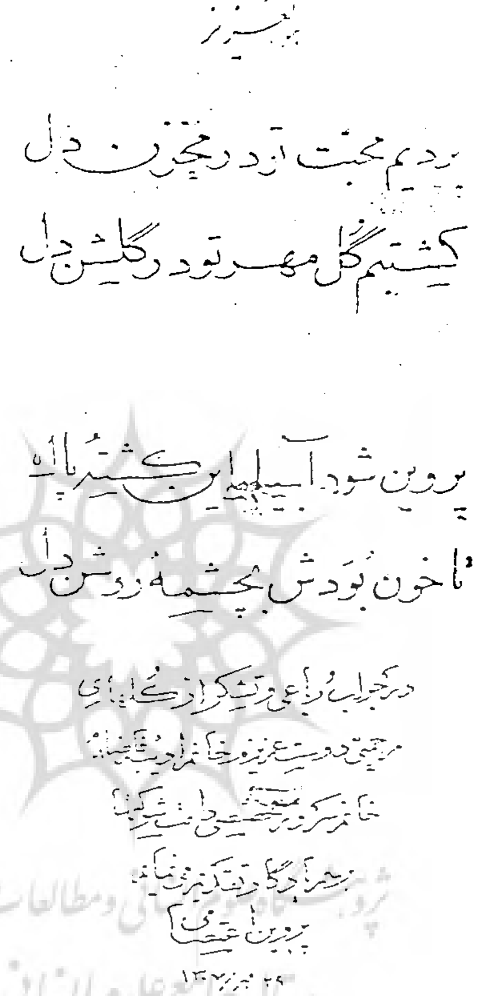

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اندازهٔ اصل ۲۱x۱۴ سانتیمتر

پس از این مقدمهٔ کوتاه بپردازم به چهل و یک نامهٔ پروین به مهکامه محصص. نامه های شمارهٔ ۱ تا ۴۰ در فاصلهٔ ۳۱ فروردین ۱۳۰۷ تا ۲۰ شهریور ۱۳۱۵ نوشته شده است، و نامهٔ ۴۱ به شرحی که خواهد آمد، احتمالاً در اواخر شهریور یا اوایل مهر ۱۳۱۵. این نامه ها از تهران به تهران (پست شهری)، تهران به کرمانشاه، و تهران به رشت فرستاده شده است. نامه های پیش از ۳۱ فروردین ۱۳۰۷ و پس از شهریور ۱۳۱۵ در اختیار بنده نیست.

تعداد این نامه ها با توجه به تاریخی که نوشته شده بدین قرار است:

سال ۱۳۰۷ (۳ نامه)، سال ۱۳۰۸ (۱ نامه)، سال ۱۳۰۹ (۲ نامه)، سال ۱۳۱۰ (۳ نامه)،

سال ۱۳۱۱ (۹ نامه)، سال ۱۳۱۲ (۹ نامه)، سال ۱۳۱۳ (۲ نامه)، سال ۱۳۱٤ (۸ نامه)، سال ۱۳۱۵ (٤ نامه). پروین این نامه ها را در سنین ۲۲ تا ۳۰ سالگی خود نوشته است. مسلّم است که وی نامه های دیگری نیز در این سالها به دوست خود نوشته که در این مجموعه نیست. از جمله مهکامه درمصاحبه با خبرنگار مجلهٔ تلاش به نامه ای اشاره کرده است که پروین پس از چاپ دیوانش در سال ۱۳۱٤، آن نامه را همراه دیوان اشعار خود برای او فرستاده بوده است.[٤٦] نامهٔ دیگر: پروین در نامهٔ شمارهٔ ۳۸ (مورخ ۱۳۱۵/٤/٦) به مهکامه نوشته است: «یک هفته قبل به زیارت نامهٔ گرامی ۲۱ خرداد آن دوست مهربان دیده ام روشن گردید.... یک روز قبل از زیارت مکتوب محبوب سرکار عریضه ای به خدمت عرض کرده ام البته تا به حال رسیده است». نامهٔ مورخ ۲۰ خرداد ۱۳۱۵ پروین هم در این مجموعه نیست. مهکامه در سال ۱۳۲۰ نوشته است: «افسوس! آخرین خط آن عزیز، مورخ ۲۹ اسفند ۱۳۱۹ در روز سوم فروردین ۱۳۲۰ در رشت به دستم رسید و هنوز دو هفته نگذشته بود که آگهی فقدان آن گوهر تابناک در جراید پایتخت منتشر شد...».[٤۷] وی همچنین در مصاحبه با روزنامهٔ کیهان تهران گفته است: «در بیست و نهم اسفندماه ۱۳۱۹ آخرین نامه [پروین] به دستم رسید. او در این نامه از زندگی با من حرف زده بود...»[٤۸]

متن کامل این ٤۱ نامه در بخش «برگزیده» های همین شمارهٔ ایران شناسی به ترتیب تاریخ نگارش و با شمارهٔ ترتیب از یک تا چهل و یک، بی کم و کاست، حتی بی تغییر شیوهٔ رسم الخط پروین اعتصامی چاپ شده است.

پروین تاریخ هر نامه را، در سمت راست، در بالای هر نامه نوشته است با قید روز و ماه و سال (به جز نامهٔ ۳٦ که تاریخ نگارش آن در آخر نامه ذکر گردیده است و نامهٔ ٤۱ که تاریخ تحریر ندارد). در بعضی از نامه ها نیز سال نگارش آن نوشته نشده است که محمد علی محصص با مراجعه به پاکت آن نامه ها و مُهر پستخانه سال نگارش آن را معلوم نموده، و این حاکی از نظم و ترتیب مهکامه محصص است که نامه ها را با پاکت پستی آنها نگه می داشته است. در نامه های پروین از نقطه گذاری و تقسیم مطالب به پاراگراف، به ندرت اثری دیده می شود.

با توجه به متن نامه ها معلوم می شود که در آن سالها - یعنی بین سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۵ - نامه های تهران به رشت یا کرمانشاه و بالعکس حداکثر پس از ٤ تا ٦ روز به دست گیرنده می رسیده است و گاهی نیز زودتر، چنان که نامهٔ ۳۷ (مورخ ۱۳۱٤/۱۲/۲۳) در روز ۱۳۱٤/۱۲/۲۵ از تهران به رشت رسیده بوده است. همراه این ٤۱ نامه، دو پاکت پستی نیز در اختیار بنده است که پروین نشانی مهکامه را بر روی آن نوشته است. نکتهٔ قابل توجه آن

است که بر روی این دو پاکت، از طرف ادارهٔ پست رشت، ساعت توزیع نامه با مُهر مشخص گردیده است، چنان که ساعت توزیع نامهٔ مورد بحث «ساعت ۱۰» قید شده است.

در نامه های پروین خط خوردگی و اصلاح عبارتی دیده نمی شود؛ یا وی با تسلط تمام هر نامه را از آغاز تا پایان بی خط خوردگی نوشته است و یا آن که نامه های موجود همه صورت پاکنویس شدهٔ آنهاست. نثر نامه ها روشن و ساده است، منتها باید توجه داشت که نامه ها به اسلوب مکاتبات آن روزگاران نوشته شده است. در این نامه ها در چند مورد غلط املایی دیده می شود که صورت صحیح آنها در داخل نشانهٔ [ ] چاپ شده است.

بیشتر نامه ها با عبارت «خانم عزیزم» شروع شده است (۲۵ نامه) و یا با عباراتی مانند: «قربان و تصدق خانمِ عزیزم میروم»، «قربان و تصدق خانم مهربان عزیزم میروم»، «قربان و تصدق دوست عزیزم میروم»، «خانم محترم عزیزم قربانت میروم»، «قربان و تصدق خانم و خواهر عزیزم میروم»، «خانم عزیزم قربانت گردم» و...

نامه ها بسیار به ندرت تنها با نام نویسنده، «پروین اعتصامی» (مثل نامهٔ ۲) پایان می پذیرد. بیشتر آنها با عباراتی مانند: «ارادتمند پروین اعتصامی»، «تصدقت پروین اعتصامی»، «قربانت و تصدقت پروین»، «هزار بار قربانت میروم پروین اعتصامی»، «هزار بار قربانت میرود پروین اعتصامی»، «قربانت پروین»، «قربان و تصدقت پروین»، «قربانت و تصدقت پروین»، «قربان و تصدق الطاف بی پایانت میرود پروین اعتصامی»، «قربان تو میرود پروین اعتصامی»، «زیاده تصدیع است پروین اعتصامی» و... به پایان رسیده است.

در نامه های ۲۹ و ۳۰ که پروین در ایام اقامت در کرمانشاه و دوران کوتاه زندگی با همسرش نوشته، پس از نام و نام خانوادگی خود، نام خانوادگی همسرش را نیز افزوده است: «قربانت پروین اعتصامی هما یونفال».

اگر اشتباه نکنم در تمام این نامه ها، پروین بسیار به ندرت لفظ «تو» یا ضمیر متصل «ت» را برای مهکامه به کار برده است از جمله در نامهٔ ۲۶.

پروین روی یکی از پاکتها، نام مخاطب را بدین شرح نوشته است: «به توسط حضرت مستطاب آقای میرزا علی اکبر خان محصصی دام اقباله العالی خدمت حضرت ادیبه فاضله خانم سرور مهکامهٔ محصصی ملاحظه فرمایند». وی نشانی خود را پشت همین پاکت این چنین نوشته است: «تقدیمی - پروین اعتصامی - تهران خیابان سیروس».

کلمات و ترکیبات عربی در نامه ها زیاد به چشم می خورد: کسالت عارضه، رقیمه سرکار، خانمهای محترمه، الطاف مخصوصه، مرقومات قشنگ، رقیمه شریفه، نوشتجات

روح پرور، مکاتیب دلفریب و زیبا، مراحم عالیه، دولتمنزل، اقسام مذکوره، رقایم سرکار، رقایم گرانبها، رقایم روح پرور، تبریکیهٔ عروسی، کارت تبریکیه، عریضه تبریکیه و...

پروین در نامه هایش از پدر و مادر خود عموماً با این الفاظ یاد می کند: «حضرت مستطاب اجل آقا و حضرت علیه خانم»، «حضرت خداوندگاری آقا دام اقباله به سرکار علیه ثنا و سلام می رسانند سرکار علیه خانم نیز به سلام مخصوص مصدعند»، «حضرت علیه خانم دامت شوکتها از صحت وجود مبارک استعلام می نمایند».

پروین در این نامه ها چهار بیت و سه مصراع به کار برده است:

لطفی نموده ای و ندارم زبان عذر　　این عذر را حواله به لطف تو می کنم
(نامهٔ ۳)

تو سراپا همه لطفی، عجب آن جاست که ما　　با چنین بیهنری شامل الطاف تواییم
(نامهٔ ۱۰)

چون گُلِ ما را به گلزار دگر گشت آسمان　　به که خوبان جمله بشناسند آن گلزار را
(نامهٔ ۱۷)

در آتشم میفکن و نام گنه مبر　　آتش به گرمی عرق انفعال نیست
(نامهٔ ۳۹)

جُرمهای رفته را لطف تو پنهان می کند (نامهٔ ۱۰)
سرت سبز و دلت پیوسته خوش باد... (نامهٔ ۲۱)
دیده روشن شد ز نام نامه ات (نامهٔ ۳۳)

عبارتهای احترام آمیز اختصاصی به افراد مسن و پدر و مادر ندارد. هرگاه پروین از تولد یکی از فرزندان مهکامه آگاه می شود، از این کودکان نوزاد با این الفاظ یاد می کند: «روی ماه محمد علی خان را می بوسم» (نامهٔ ٦)، «مستدعیم آقای محمد علی خان را به عوض من بوسیده و متشکرم فرمایید» (نامهٔ ۸)، «از این که خانم ایراندخت مبتلا به درد چشم شده خیلی متأسفم» (نامهٔ ۲۰). تبریک تولد داریوش: «از تأخیر در عرض تبریک و یک عالم خوشوقتی برای تولد آن فرزند دلبند تبریکات صمیمانهٔ خود را با کمال اشتیاق حضور حضرت علیه و حضرت مستطاب اجل آقا تقدیم داشته و متمنی هستم که به جای بنده داریوش عزیز را هزاران بار ببوسید...» (نامهٔ ۲۹). تبریک تولد اردشیر: «... از مژدهٔ تولد مولود جدید عزیز آقای اردشیر محصص بسی مشعوف و مسرور گردیدم و خواستم با عرض و تقدیم این چند کلمه به عرض تبریک مصدع شوم... خواهشمندم تمام نورچشمان را در عوض بنده بوسیده و مخصوصاً متمنی هستم آقای اردشیر محصص را به نام

تبریک صمیمانه به جای من ببوسید...» (نامهٔ ٤١).

عبارتهای تعارف آمیز در همهٔ نامه ها کم و بیش به چشم می خورد از آن جمله است: «از خداوند متعال خواهانم که همواره پیمانهٔ طالعت را لبریز شربت سعادت و نیکبختی فرماید». وی این عبارت را در نامه ای نوشته است که به همراه آن «پیالهٔ کوچکی» را به عنوان هدیهٔ عروسی مهکامه برای وی فرستاده است (نامهٔ ۱). «همیشه شوکت و سلامت وجود نازنینت را از خداوند تعالی خواهان و دستهای عزیزت را با کمال احترام و ادب از دور میبوسم» (نامهٔ ۲)، «رقیمهٔ قشنگ عزیزت که واقعاً دسته گلی از بوستان زیبای ادبیات بود چند روز قبل رسید. البته توصیف و تمجید آن خط و ربط و انشاء املاء دلفریب و جانبخش از قوه من خارج و همینقدر عرضه میدارم که آن نمونه علم و ودیعه محبت را همیشه به یادگار نگاه خواهم داشت» (نامهٔ ۳). «... وگرنه از کجا ممکن است که معروضه ناقابل من شایسته آن بود که در خدمت سرکار به نام جوابیه مفتخر گردد، الطاف بی پایان آن دوست بی نظیر است که به من اجازه داده است که «زیره به کرمان بفرستم»... (نامهٔ ۹). «... مدتی به عکس گرامیت نگریسته و مثل این بود که در مقابل مجسمه محبت تو ایستاده ام و ایام گذشته را به خاطر آورده و خود را با آن دوست بی نظیر در یکجا میدیدم...» (نامهٔ ۳۷).

در نامه های پروین به مهکامه به جز احوالپرسی و مطالب خصوصی مانند اشاره به کسالتهای خود و یا عذرخواهی از تأخیر در فرستادن نامه که زیاد است مانند: «... عزیزم همین قدر تقاضا دارم باور فرمایید که قصور من در عرض عریضه به علت ترک الفت و یا به خیال قطع مکاتبه نبوده و من سرکار علیه را برای خودم مثل مهربان ترین خواهری میدانم که تا زنده ام هرگز ممکن نیست که بتوانم کمترین فکر دوری و فراموشی نسبت به شما به قلبم رخنه کند...» (نامهٔ ۲۸) (در چند نامهٔ دیگر پروین نیز عباراتی نظیر این عبارت دیده می شود. نامه های مهکامه را در اختیار ندارم تا روشن گردد وی به پروین چه می نوشته است که پروین تأکید می کند تأخیر در نگارش پاسخ نامه های او بدین سبب نبوده است که در صدد ترک الفت یا قطع مکاتبه بوده است). «... چند روز قبل چشمم به زیارت عکس و اشعار نغز آن خانم دانشمند و ادیبه سخن سنج روشن گردید و به قدری از قرائت آن ابیات دلپذیر و روح نواز محظوظ گردیدم که حدی بر آن متصور نیست و واقعاً همان طوریست که خود سرکار در انتهای آن قطعه گرانبها سروده اید: «کاندر سخنوری ز رجال سخن گذشت...» (نامهٔ ۳۷). اشاره به سفر یک هفته ای خود به اتفاق حضرت علیه خانم به افجهٔ لواسان و این که سه فرسخ را با اتومبیل طی کرده اند «و سه فرسخ دیگر را باید

سوار الاغ یا قاطر شد...» (نامهٔ ۲۲).

نامه های ۲۳ و ۲٤ و ۲۵ (۲۲ مرداد تا ۱۳۱۲/٦/۲۸) مربوط به خرید چادر است. مهکامه از پروین تقاضا کرده بوده است برای او چادری بخرد و بفرستد. پروین به همراه حضرت علیه خانم به مؤسسهٔ دولتی طهران مقابل باغ ملی می رود و از چادرهای موجود، بهترین را که یک چادر کربدوشین است می خرد، و می افزاید «... همواره از خداوند متعال خواهانم که این چادر قرین روزگار فیروزی و سعادت گشته و صدها چادر به سلامتی و خوبی بپوشید...». و سپس دربارهٔ شکلهای مختلف دوختن «جلو چادر» سخن می گوید و توضیح می دهد «... در اجرای امر سرکار سعی کردم جلو چادر طوری دوخته شود که به طرز جدید و به اصطلاح «مد امروز» باشد. به این جهت دستور را به طور کلوش دادم که امروز غالباً طرز دوخت شیک در تهران همین است...». اطلاعاتی که در این نامه راجع به دوختن جلو چادر سیاه در شهریور ۱۳۱۲ نوشته است برای علاقه مندان می تواند سودمند باشد. در ضمن ناگفته نماند که بهای شش ذرع و یک چارک کربدوشین در تاریخ ۱۳۱۲/۵/۲۱ پس از تخفیف، مبلغ چهارصد ریال بوده است که تازه اجرت خیاط و کاردستی جلو چادر را نیز باید به آن اضافه کرد، و البته این، مبلغ کمی نیست.

وقتی مهکامه در کرمانشاه به سر می برده است، چند روزی به شاه آباد و کرند می رود. این موضوع را به پروین می نویسد. پروین در نامهٔ ۱۹، از او سؤال می کند «... نمیدانم سرکار همانطوری که از قصر شیرین حکایت میکنند بیستون و مجسمه های قدیمه را در آن جا ملاحظه فرمودید یا خیر. میگویند علامت کوه کندن فرهاد و جوی شیر که برای شیرین کنده است هنوز بکلّی از میان نرفته است...». از نامهٔ شمارهٔ ۲۰ پروین معلوم می شود که خانم محصص در جواب وی نوشته بوده است «... از آثار تاریخی کرمانشاهان جز خرابه هایی باقی نیست...».

در نامه های ۳٤، ۳۵، ۳٦، ۳۷ (۲۲ دی تا ۲۳ اسفند ۱۳۱٤)، که پس از اعلام کشف حجاب نوشته شده است، پروین در جواب مهکامه که از او مستورهٔ پارچهٔ پالتوی خواسته بوده است، نوشته: «عزیزم خیلی متشکرم که از ناحیهٔ آن دوست عزیز، خدمت انتخاب پارچه پالتوی به من محول گردید. صبح همان شبی که نامهٔ گرامی را زیارت کردم برای تحصیل نمونه به بازار و لاله زار رفتم، ولی عزیزم بواسطهٔ هجوم و ازدحام مشتری ابداً مستوره بکسی نمی دهند... بعلاوه فروشندگان می گویند که مستوره بردن فایده ندارد برای اینکه همان پارچه ممکن است در ظرف دو سه ساعت فروخته شود. بمنزل خیاط رفتم که شاید بتوانم مستوره ای از پارچهٔ پالتوی خودم بدست بیاورم در آنجا هم همه را جاروب و پاک

کرده و دور ریخته بودند. در این جا پارچه های اعلا و مرغوب از متری ۱۵ و ۱۴ و ۱۲و ۱۰ تومان کمتر نیست... رنگهای مرغوب و (مُد) در مرکز عبارتند از مشکی و قهوهٔ و سرمهٔ. پارچه پالتوی خود بنده قیمتش متری ۱۳ تومان و رنگش قهوهٔ ولی قدری نازک است...» (نامهٔ ۳۴). در سه نامهٔ آخری سخن از خرید کیف دستی ست که مهکامه خواهش کرده بوده است پروین برایش بخرد و بفرستد. پروین می نویسد: «...بتمام مغازه های لاله زار و بازار و شاه آباد و میدان شاه به سراغ کیف دستی رفتم. کیف زیاد هست، ولی کیف بسیار خوب... عجالةً یافت نمیشود... قبل از مسألهٔ **نهضت بانوان** کیفهای خوب زیاد بودند ولی بمحض انتشار این مسأله تمام کیفها در مدت کمی فروخته شد...» (نامهٔ ۳۵). پروین در این نامه ها به طور غیر مستقیم به یکی از اساسی ترین تغییرات اجتماعی در دورهٔ رضاشاه اشاره کرده است که نویسندهٔ این سطور در مقالهٔ «هفدهم دی ماه ۱۳۱۴» آن را مورد بررسی قرار داده است.[۴۹] به علاوه به طوری که ملاحظه می شود پروین از کشف حجاب با عنوان «نهضت بانوان» یاد کرده است.

نامه های ۳۰ (۵ تیر ۱۳۱۴) و ۳۱ (۲۳ مرداد ۱۳۱۴) هر دو از نظر ازدواج و طلاق پروین حائز کمال اهمیت است. بین نامهٔ ۲۹ (۱۳ آذر ۱۳۱۳) و نامهٔ ۳۰ متجاوز از شش ماه فاصله شده است. گمان نمی رود که در این مدت پروین نامه ای به مهکامه ننوشته باشد، زیرا دو سوم نامهٔ شمارهٔ ۳۰ پروین که در پاسخ نامهٔ ۳۱ خرداد ۱۳۱۴ مهکامه نوشته شده، صرف عذرخواهی از اوست: «...مجدداً از آن دوست بیمانند تقاضا میکنم که عفوم فرمایید و از این راه دور دست با محبتت را برای عرض پوزش میبوسم...». در همین نامه پس از عذرخواهیها نوشته است: «عزیزم چندیست در تهران هستیم و خیال معاودت بکرمانشاه نداریم برای این که ریاست نظمیه به دیگری واگذار شده است و بنده هنوز نمیدانم که به کجا خواهم رفت...». همین که پروین در این نامه نوشته است به تهران آمده و ریاست نظمیه به دیگری واگذار گردیده، حاکی از آن است که وی در نامه یا نامه های بین نامهٔ ۲۹ و ۳۰ (که در مجموعهٔ ۴۱ نامهٔ حاضر نیست) از موضوع ازدواج خود، رفتن به خانهٔ شوهر در کرمانشاه، و این که شوهرش رئیس نظمیهٔ آن جاست با مهکامه سخن گفته بوده است.

ازدواج و طلاق پروین را، برادرش ابوالفتح اعتصامی این چنین روایت می کند:

> پروین در ۱۹ تیر ۱۳۱۳ با پسر عموی پدر خود ازدواج و چهار ماه پس از عقد مزاوجت به کرمانشاه به خانهٔ شوهر رفت. این ازدواج متناسب نبود، لذا بعد از دو ماه و نیم اقامت در خانهٔ شوی به منزل پدر برگشت و در ۱۱ مرداد ۱۳۱۴ با گذشتن از کابین، تفریق نمود. این پیشامد را با متانت و خونسردی شگفت آوری تحمل کرد و تا پایان عمر از آن ماجرا سخنی

بر زبان نیاورد و شکایتی ننمود.[۵۰]

ظاهراً پروین در نامهٔ ۵ تیر ۱۳۱۴ خود نخواسته است، یا به اصطلاح رویش نشده است، به مهکامه بنویسد که در آستانهٔ طلاق گرفتن است و پدر و مادرش مشغول چانه زدن برای انجام این کار. و سرانجام پروین عملاً با گفتن «مهرم حلال، جانم آزاد» و شاید با پرداخت مبلغی اضافی به شوهر، خود را خلاص کرده است. زیرا در آن سالها طلاق گرفتن دختران برای خانواده های محترم و آبرومند موجب سرشکستگی بود، هم برای دختر و هم برای پدر و مادر، آن هم برای دختری که در سن ۲۸ یا ۲۹ سالگی به خانهٔ شوهر رفته بوده است. در آن سالها دختران عموماً در سنین کمتر از ۲۰ سالگی شوهر می کردند و عرف زمان ازدواج دختران را در سن بیش از بیست سال نمی پسندید.

پروین سرانجام در نامهٔ ۳۱ (۲۳ مرداد ۱۳۱۴)، از گرفتاریهای غیر مترقبهٔ پس از ازدواج خود یاد کرده و به مهکامه نوشته است شوهرش افیونی (تریاکی) بوده است:

... باری عزیزم یک ماه پس از عزیمت بنده بکرمانشاه معلوم شد که شخصی که با او میبایست تمام عمر زندگی کنم مبتلا به افیون بوده است و چون از طفولیت در اطراف بوده هیچ یک از افراد خانواده ما از ابتلای او به تریاک اطلاعی نداشته... و چون میدانم که گرفتاران باین بدبختی را دیگر راه نجاتی نیست. پس، ازین پیش آمد دلتنگ و منفجر شدم و مصمم شدم که خود را بهر زحمت و قیمتی که باشد ازاین دام بلا مستخلص گردانم.

حقیقت آن است که پروین آرام و ساکت، وقتی با چنان شوهری روبه رو می شود، به صورت محترمانه ای از خانهٔ وی می گریزد:

باین جهة یک ماه بعد از ازدواج در تحت عنوان دیدن اخوی [ابوالقاسم اعتصامی کارمند وزارت امور خارجه] که تازه از روسیه آمده بودند به تهران آمدم و مسئله را به حضرت خداوندگاری آقا و حضرت علیه خانمجان گفتم و تقاضا کردم که مرا ازین زندگانی که آنرا ابداً دوست نمیدارم خلاصی بخشند... اجمالاً عرض میکنم که مدت چند ماه بنده در تهران ماندم و پس از زحمات زیاد بالاخره موفق شدیم که این کار را به قیمت زیادی خاتمه دهیم. چون می دانم که سرکار علیه همیشه نسبت بزندگانی من علاقه مند می باشید باین جهة باعث تصدیع میشوم و مثل کسیکه با خواهر مهربانی حرف بزند این حرفها را برای سرکار مینویسم...

موضوعی که برای نسل جوان ما و محققان مسائل اجتماعی ایران در شصت هفتاد سال پیش می تواند سودمند باشد آن است که پروین با مردی ازدواج کرده که او را ندیده بوده است (اگر او را دیده بود به احتمال قوی به افیونی بودن وی پی می برد)، پدر و مادر او هم آن مرد را ندیده بودند «چون از طفولیت در اطراف بوده...». پس معلوم می شود پروین،

«اختر چرخ ادب» ما نیز چون دیگر دختران آن روزگار، بر اساس گفتگوی خویشان مرد و دختر، و موافقت آنان با یکدیگر، با پسرعموی پدرخود ازدواج کرده بوده است. عقد ازدواج هم در مواردی بی حضور «داماد» به توسط وکیل مرد انجام می گرفته است. در فاصلهٔ بین عقد ازدواج و رفتن دختر به خانهٔ شوهر هم دیداری بین زن و شوهر رسمی و سرعی – بر اساس عرف زمانه – روی نمی داده است تا دختر چشم و گوش بستهٔ محجوبه ناگهان وارد خانهٔ شوهر شود و خود را در شب اول با تمام وجود در اختیار آن مرد قرار دهد. تصور نفرمایید این امر اختصاصی به پروین داشته است. خیر، این امر عمومیت داشته است، چنان که ملک الشعراء بهار نیز در نامه هایی که از وی به چاپ رسیده است همین موضوع را مطرح می سازد که پس از انجام عقد ازدواج، و تا پیش از آن که همسرش سودا به به خانهٔ وی نقل مکان کند، اجازه نداشته است زن شرعی خود را در خانهٔ مادر سودا به ببیند، گرچه فی المثل برای تبریک عید به خانهٔ مادر زن، شاهزاده خانم می رفته است. زنش حداقل یک بار از پشت پرده به طوری که کسی نفهمد شوهر خود را دیده است، و وقتی این مطلب را در نامه ای به شوهر می نویسد، فریاد ملک الشعراء بلند می شود که این چه قانونی ست که تو می توانی مرا دید، و من حق ندارم زن شرعی خود را ببینم![۵۱]

اعلام اجباری کشف حجاب در دوران رضاشاه مقدمه ای بود برای دگرگون ساختن برخی از سنتهای قرون وسطایی.

طبیعی ست که طلاق فوری دختری سرشناس چون پروین اعتصامی در تهران تا سالها با شایعاتی همراه بوده است. ابوالفتح اعتصامی در جواب مقالهٔ پرویز نقیبی در مجلهٔ روشنفکر، دربارهٔ شوهر پروین جواب داده است، او را «نباید عامی و بیسواد خواند. از افسران شهربانی و هنگام وصلت با پروین رئیس شهربانی کرمانشاه بود... اخلاق نظامی او با روح لطیف و آزاد پروین مغایرت داشت. پروین از خانه ای که هرگز مشروب و تریاک بدان راه نیافته بود، پس از ازدواج ناگهان به خانه ای وارد شد که یک دم از مشروب و دود و دم تریاک خالی نبود... او هرگز خشونتی نسبت به پروین روا نداشت. دعوی این که پروین در خانهٔ او حق نداشت شعر بخواند و مانند یک بندی اسیر می بایست در مطبخ به سر برد ادعایی ست باطل و مضحک...».[۵۲]

بین نوشتهٔ پروین و برادرش دربارهٔ شوهر پروین دو اختلاف به چشم می خورد. پروین نوشته است «یک ماه بعد از ازدواج» خانهٔ شوهر را ترک کردم، ولی برادر از اقامت دو ماه و نیمهٔ خواهر در خانهٔ شوهر یاد کرده است. پروین تنها به افیونی بودن شوهر اشاره کرده و برادر، خانهٔ شوهر پروین را خانه ای وصف می کند که «دمی از می و دود و دم خالی» نبوده

است.

شایعهٔ دیگر پس از مرگ پروین آن بوده است که وی عاشق کسی بوده است. پرویز نقیبی در مقالهٔ خود به این موضوع پرداخته بوده است و ابوالفتح اعتصامی به وی جواب می دهد که:

«... در بحث از پروین به میان کشیدن پای عشق (آن هم به مفهوم مبتذل کنونی آن) بی انصافی صرف و دلیل روشن بر کمال بی اطلاعی از زندگی و افکار و اندیشه های پروین است». «راجع به آخرین روزهای پروین و درگذشت او و دعوی «خواندن اشعار عاشقانه و بردن نامهای ناشناس در مواقع بیخودی» از حیث بی اساس بودن واقعاً حیرت آور است... اساساً در مدت بیماری [پروین] جز مادر و من و «طبیب» کسی بر بالین پروین نبود که چیزی شنیده باشد و اکنون در مقام نقل قول بر آید.[۵۳]

مهکامهٔ محصص نیز در پاسخ خبرنگار مجلهٔ تلاش که از وی پرسیده بوده است «آیا شما معتقدید که قلب پروین هرگز به خاطر کسی نتپیده؟» گفته است: «... من با اطمینان خاطر و اعتماد کامل می گویم که در زندگانی پروین ماجرای عشقی وجود نداشته است...».[۵۴]

نامه های پروین خطاب به مهکامه در بخش «برگزیده ها» ی همین شمارهٔ ایران شناسی چاپ شده است.

یادداشتها:

۱- جلال متینی، «چند کلمه دربارهٔ پروین اعتصامی»، ایران شناسی (ویژه نامهٔ پروین اعتصامی)، سال اول، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۶۸، ص ۲۰۵-۲۱۲. در این شماره پنج مقالهٔ دیگر دربارهٔ پروین نوشتهٔ حشمت مؤید، حمید دباشی، احمد کریمی حکاک، فرشتهٔ داوران، و محمد رضا قانون پرور چاپ شده است.

۲- «زن و تاریخ»، مجموعهٔ مقالات و قطعات اشعار که به مناسبت درگذشت و اولین سال وفات خانم پروین اعتصامی نوشته و سروده شده است، ناشر: ابوالفتح اعتصامی، تهران، ۱۳۲۳، ص ۲۳-۲۶ (با ذکر این عبارت در پشت جلد: این مجموعه به خریداران چاپ سوم دیوان خانم پروین اعتصامی مجاناً داده می شود).

۳- دیوان خانم پروین اعتصامی، طبع دوم، تهران، مهر ۱۳۲۰، ص ۲۶۱.

٤- همان، «گنج عفت» (در اسفند ۱۳۱٤ به مناسبت رفع حجاب گفته شده)، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۵- همان، «راجع به طبع دوم».

٦- دیوان قصائد و مثنویات و تمثیلات و مقطعات خانم پروین اعتصامی، ناشر: ابوالفتح اعتصامی، چاپ سوم، تهران، تیر ۱۳۲۳ شمسی: «زن در ایران» (در اسفند ۱۳۱٤ به مناسبت رفع حجاب گفته شده است)، ص ۱۸۷-۱۸۸.

۷- «پروین اعتصامی، از زبان سَروَر مهکامه محصص نزد یکترین دوست او»، مجلهٔ تلاش، شمارهٔ ۲٦، دی- بهمن ۱۳٤۹، ص ۷۵-۷۹.

۸-حشمت مؤید، «به یاد هشتادمین سالگرد تولد پروین اعتصامی»، ایران نامه، سال ٦، شمارهٔ ۱، پائیز ۱۳٦٦، ص ۱۱٦ به بعد.

۹- ابوالفتح اعتصامی، «تاریخچهٔ زندگانی پروین اعتصامی»، در مجموعه مقالات و...، چاپ ۱۳۲۳، ص ٦-۸ (زیرنویس ۲).

۱۰- ابوالفتح اعتصامی، «تاریخچه و زندگانی پروین اعتصامی»، مجموعه مقالات و قطعات و...، چاپ ۱۳۵۳، ص ۷.

۱۱- تحقیقی بر دیوان پروین اعتصامی، شاعر متصوف قرن چهاردهم ایران، از انتشارات جامعهٔ سوسیالیست های ایرانی در اروپا، ۱۳۵۰.

۱۲- دیوان پروین اعتصامی، به کوشش منوچهر مظفریان، چاپ دوم، تهران ۱۳٦۲، ص ۱۵ مقدمه.

۱۳- کریم عسکری تورزنی، پروین اعتصامی بزرگترین شاعرهٔ پارسی زبان، تهران، ۱۳٦٤، ص۱۸.

۱٤-.محمد جواد شریعت: پروین ستارهٔ آسمان ادب ایران، تهران، ۱۳٦٦، ص ۱٦.

۱۵- حشمت مؤید، «جایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی»، ایران شناسی، سال اول، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳٦۸، ص ۲۱۲-۲۳۹ (ص ۲۱۷).

۱٦- همان، ص ۲۲۸.

۱۷- همان، ص ۲۱۸.

۱۸- همان، ص ۲۳٤، زیرنویس ۸.

۱۹- حمید دباشی، «شعر، سیاست و اخلاق: ارمغان پروین اعتصامی به شعر فارسی معاصر»، ایران شناسی، سال اول، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳٦۸، ص ۲٤۰-۲٦۳ (ص ۲٤۱).

۲۰- همان، ص ۲٤۲.

۲۱- همان، ص ۲٤۷.

۲۲- همان، ص ۲۵۱.

۲۳- هادی حائری، «اندیشه های اجتماعی پروین»، مجلهٔ آشنا، سال ۲، شمارهٔ ۹، بهمن و اسفند ۱۳۷۱، شیراز، ص ٤٦-۵٦.

۲٤- سیاووش تبریزی، «فارس دیلینده آذربایجان روحونو یاشادان یاریچیلار (۱۰) پروین اعتصامی: آذربایجان قادینی نین یوکسلیشی»، *Azerbaijan International*, Sherman Oaks, CA, Winter 1996, pp. 76-77.

۲۵- جلال متینی، «چند کلمه دربارهٔ پروین اعتصامی»، ص ۲۰۸ (زیرنویس ۱)؛ جلال متینی، «سانسور برادرانه»، ایران شناسی، سال ۵، شمارهٔ ٤، ص ۹۰۵-۹۰۸.

۲٦- *Once A Dewdrop*, Essays On The Poetry Of Parvin Etesami, Edited With An Introduction By Heshmat Moayyad, Mazda Publishers, Costa Messa, CA, 1994, pp. 5-6.

۲۷- برای سابقهٔ مبارزات زنان به منظور کسب آزادی، رک. جلال متینی، «نظری به وضع زنان ایران از انقلاب مشروطیت تا عصر ولایت فقیه»، ایران نامه، سال سوم، شمارهٔ ۲ (زمستان ۱۳٦۳)، ص ۳۰۱-۳۲۷.

۲۸- حشمت مؤید، «جایگاه پروین اعتصامی...» به نقل از Vincent Sheean، ص ۲۲۸ (زیرنویس ۱۵).

۲۹- محمد ضیاء هشترودی، منتخبات آثار (از نویسندگان و شعرای معاصر)، تهران، ۱۳٤۲ هجری قمری، ص ۹۹.

۳۰- ابوالفتح اعتصامی، «تاریخچهٔ زندگانی پروین اعتصامی»، مجموعهٔ مقالات...، تهران، ۱۳۲۳، ص

۷ (زیر نویس ۲).
۳۱- همان، ص ۶.
۳۲- «پاسخ به مقالات مجلهٔ روشنفکر»، مجموعه مقالات و قطعات اشعار...، چاپ ۱۳۵۳، ص ۶۵.
۳۳- سعید نفیسی، مجلهٔ پیام نو، شمارهٔ ۲، شهریور ۱۳۲۳، ص ۹۸-۱۰۴، به نقل از حشمت مؤید، «به یاد هشتادمین سالگرد تولد پروین اعتصامی»، ایران نامه، ص ۱۲۹-۱۳۰ (زیرنویس ۸).
۳۴- «پروین اعتصامی، از زبان سرور مهکامه محصص نزد یکترین دوست او»، (زیر نویس ۷).
۳۵- «خطابهٔ میس شولر»، مجموعهٔ مقالات و قطعات...، تهران، ۱۳۲۳، ص ۲۸ (زیر نویس ۲).
۳۶- محمد علی اسلامی ندوشن، جام جهان بین، به نقل از حشمت مؤید: «هشتادمین سال تولد پروین اعتصامی»، ایران نامه، ص ۱۲۳(زیرنویس ۸).
۳۷- ابوالفتح اعتصامی، «تاریخچهٔ زندگانی پروین اعتصامی»، مجموعه مقالات و قطعات و...، تهران، ۱۳۲۳، ص ۷-۸ (زیرنویس ۲).
۳۸- ابوالفتح اعتصامی، «پاسخ به مقالات مجلهٔ روشنفکر»، مجموعه مقالات و قطعات و...، چاپ ۱۳۵۳، ص ۶۷-۶۸.
۳۹- همان، ص ۶۸
۴۰- ابوالفتح اعتصامی، «تاریخچهٔ زندگانی پروین اعتصامی»، مجموعه مقالات و قطعات...، تهران، ۱۳۲۳، ص ۸ (زیرنویس ۲).
۴۱- کریم عسکری تورزنی، پروین اعتصامی بزرگترین شاعرهٔ پارسی زبان، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۸.
۴۲- دیوان قصائد و مثنویات و قطعات خانم پروین اعتصامی، چاپ دوم، تهران، مهر ۱۳۲۰، آخرین صفحه (شماره صفحه ندارد).
۴۳- همان، شمارهٔ صفحه ندارد (پس از صفحهٔ: فهرست).
۴۴- «دیدار از خانم سرور مهکامه محصص. کشف حجاب و آزادی زنان»، مجلهٔ تلاش، شمارهٔ ۳۸، آذر-دی ۱۳۵۱، ص ۱۰-۱۳.
۴۵- «پروین اعتصامی، از زبان سرور مهکامه محصص نزدیکترین دوست او»، (زیر نویس ۷).
۴۶- همان، ص ۷۹.
۴۷- «مقاله و قطعهٔ خانم محصص»، مجموعه مقالات و قطعات و...، چاپ ۱۳۵۳، ناشر ابوالفتح اعتصامی، (ضمیمهٔ چاپ ششم دیوان پروین اعتصامی)، ص ۲۹-۳۲.
۴۸- روزنامهٔ کیهان، تهران، مورخ ۷ تیر ۱۳۵۰.
۴۹- جلال متینی، «هفدهم دی ماه ۱۳۱۴»، ایران شناسی، سال ۱۰، شمارهٔ ۴، ص ۶۶۹-۶۹۳.
۵۰- ابوالفتح اعتصامی، «تاریخچه زندگانی پروین اعتصامی»، مجموعه قطعات و مقالات و...، چاپ ۱۳۵۳، ص ۷.
۵۱- نامه های بهار، به کوشش علی میر انصاری، تهران، ۱۳۷۹، نامهٔ شمارهٔ ۱۵.
۵۲- ابوالفتح اعتصامی، «پاسخ به مقالات روشنفکر»، مجموعه مقالات و قطعات...، چاپ ۱۳۵۳، ص ۶۵-۶۶ (زیرنویس ۴۷).
۵۳- همان، ص ۶۶-۶۸.
۵۴- «پروین اعتصامی، از زبان سرور مهکامه محصص نزد یکترین دوست او»، (زیرنویس ۷).